

## برداشت‌های نادرست از علم اقتصاد

محمدقلی یوسفی\*

تاریخ دریافت: ۸۶/۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۸۶/۱۲/۲۰

### چکیده:

با گسترش سلطه آموزه نئوکلاسیکی بر علم اقتصاد، نه تنها هدف از مطالعه این علم تغییر کرده بلکه این رشته ماهیتاً دگرگون شده و روز به روز از بررسی مشکلات دنیای واقعی جامعه انسانی خارج و یا نسبت به آنها بیگانه شده و به صورت یک سرگرمی و تفنن علمی درآمده است. کشورهای توسعه نیافته نظیر ایران که واردکننده علم و تکنولوژی هستند از این وضعیت بیشتر آسیب خورده و فرصت‌های زیادی را از دست داده‌اند. دولتمردان در کشورهای توسعه نیافته، خواسته یا ناخواسته از چنین نظریاتی رسماً و عیناً از طریق صدور مجوز انحصاری نشریات دانشگاهی و تأمین هزینه پروژه‌های تحقیقاتی حمایت کرده و استخدام و ارتقاء هیأت علمی و ارزیابی دانشجویان را منوط به پیروی از این رویکرد نموده‌اند و از این طریق مانع بروز هرگونه ایده رقیب شده و تضارب آراء را که ضامن شکوفایی علمی است محدود کرده‌اند. در نتیجه شکستن این زنجیره انحصاری و باز کردن فضای علمی و آموزشی جهت بررسی و نقد دیدگاه‌ها و نظریات مختلف و تحلیل آزاد مسائل همراه با امکان انتشار نشریات رقیب توسط مراکز علمی و دانشگاهی نه تنها این کاستی را ترمیم می‌نماید بلکه موجب شکوفایی علمی در کشور می‌گردد.

### ۱- مقدمه

بدون شک علم اقتصاد آبستن حوادث است. اگرچه ظاهراً در سایر حوزه‌های غیراقتصادی نظیر علوم طبیعی، فیزیک، ریاضی و آمار و مسائلی نظیر آموزش، خانواده، جرایم، اعتیاد و غیره ورود کرده است و به این خاطر حتی «امپریالیسم اقتصاد» لقب

\*عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی

هنگام نوشتن این مقاله از صحبت‌ها و بحث‌هایی که در مورد مذکور با همکار محترم جناب آقای صالح لطفی داشتم و از نظریات ایشان بهره فراوان بردم بسیار سپاسگزارم. ضمناً نویسنده از هرگونه نقد و تحلیلی در مورد موضوعات ارائه شده در این مقاله توسط صاحب‌نظران استقبال نموده و پیشاپیش تشکر می‌نماید.

گرفته است اما خود شدیداً مغلوب سایر رشته‌ها مخصوصاً ریاضیات شده است. از طرف دیگر افزایش روزافزون تناقضات درونی و ضعف‌های بنیادی آن جهت حل مسائل اساسی و جدی دنیای واقعی از اهمیت کاربردی آن کاسته است به طوری که بعضی از صاحب‌نظران عمر آن را پایان یافته تلقی می‌کنند.<sup>۲</sup>

واقعیت این است که افراط و تفریط در این رشته علمی زیاد شده است. از یک طرف موضوعات تحقیقی و آموزشی این رشته به مرور جنبه تجریدی، غیرواقعی و شکل انتزاعی و سرگرمی پیدا کرده و از مسائل عاجل و مهم جامعه بشری جدا شده و با آنها بیگانه شده است و از طرف دیگر، استفاده از مدل‌های اقتصادی ساده برای تبیین پیچیدگی‌های روز افزون مسائل اقتصادی جامعه انسانی نتایج مایوس‌کننده‌ای به بار آورده است.<sup>۳</sup>

اما اشکال کار در کجاست؟ در این مقاله سعی می‌شود با بررسی و تحلیل موضوع برای این پرسش پاسخ مناسب ارائه نماید. بدین منظور و پس از این مقدمه، نظریه‌های نئوکلاسیک به عنوان آموزه‌های مسلط اقتصادی مطرح می‌شود و سپس در قسمت سوم مقاله انسان به عنوان موضوعی متغیر به بحث گذاشته می‌شود. در قسمت چهارم به تناقضات و ابهامات درونی نظریه نئوکلاسیک‌ها اشاره می‌شود و مصادیق مربوط به محدودیت‌های آن مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در قسمت پنجم، نارسائی‌های رشد اقتصادی در تبیین جایگاه انسان در توسعه به بحث گذاشته می‌شود و در بخش ششم و آخر نتیجه‌گیری ارائه می‌گردد.

## ۲- نظریه‌های نئوکلاسیک به عنوان آموزه‌های مسلط اقتصادی

آموزش‌های رسمی اقتصاد براساس سرفصل‌هایی تنظیم گردیده که به صورت انحصاری در اختیار یک رویکرد نئوکلاسیکی قرار دارد.<sup>۴</sup> فارغ‌التحصیلان این رشته لذا بر اساس فرضیات رفتارهای عقلایی و رقابت کامل در بازارهای کالا و عوامل سعی در تحلیل وضعیت کشورهای توسعه‌نیافته را دارند.<sup>۵</sup> آنها با نگاهی کاملاً فنی، تنگ‌نظرانه و محدود و با تأکید بر مدل‌های ریاضی و براساس فرضیات فوق مسائل و مشکلات کشورهای توسعه‌نیافته را بررسی می‌نمایند. لذا حوزه تحلیل مسائل اجتماعی کاهش یافته و به زیرمجموعه اقتصادی آن متمرکز می‌گردد و با این روش تجربه‌ی اقتصاد از بنیان‌های نهادی آن جدا می‌گردد.<sup>۶</sup> اغلب چنین آموزشی داده می‌شود که تنها دو نوع اقتصاد وجود دارد. از یک طرف، اقتصادهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری که مبتنی بر «اقتصاد آزادند» و از طرف دیگر، کشورهای سوسیالیستی در حال گذار و یا توسعه‌نیافته که بدون توجه به

تفاوت‌های آنها در یک گروه قرار داده می‌شوند و به صورت کشورهای «بدون اقتصاد آزاد» معرفی می‌شوند.<sup>۷</sup>

اما باید توجه کرد که کشورهای با «اقتصاد آزاد» آنگونه که در متون درسی آموزش داده می‌شود در هیچ نقطه‌ای در دنیا وجود ندارد. کشورها با درجات آزادی اقتصادی متفاوت وجود دارند و در همه کشورها نقش دولت حائز اهمیت است. اما نقش دولت در کشورهای مختلف یکسان نیست و اینجاست که نهادها تفاوت‌ها را می‌سازند. با تأکید بر این تقسیم‌بندی تفکر در مورد راه‌های دیگر توسعه اساساً بسته می‌شود و دانشجویان به نوعی گروگان چنین دیدگاهی قرار خواهند گرفت که گویا یا سوسیالیزم را باید فرا بگیرند و یا سرمایه‌داری را باید بپذیرند و راه دیگری وجود ندارد.<sup>۸</sup>

بدین ترتیب، دانشجویان گرفتار دستورالعمل‌ها و سرفصل‌های درسی بسیار تجربیدی می‌شوند که مبتنی بر یک سری اصول به اصطلاح جهانشمولی است که گفته می‌شود برای کل جهان تناسب دارد.<sup>۹</sup> و لذا موضوعات بسیار مهم اجتماعی، مسائل سیاسی، توسعه اقتصادی و تاریخ تفکر اقتصادی و غیره نادیده گرفته می‌شود.<sup>۱۰</sup>

یک استاد دانشگاه‌ها را با اشاره به برنامه درسی دوره کارشناسی خود می‌نویسد: «مدل‌های ریاضی و تکنیک‌های ریاضی گوشت و سیب‌زمینی برای ما بودند و اگر ما چیزی در مورد اجدادمان (اسمیت، مارکس، وبلن) فهمیدیم برحسب تصادف بود.»<sup>۱۱</sup>

سالودر این باره می‌نویسد:<sup>۱۲</sup>

«امروز اگر شما از یک اقتصاددان که به جریان اصلی اقتصاد تعلق دارد سؤالی درباره تقریباً هر فرضیه‌ای از زندگی اقتصادی پرسید جواب این خواهد بود که: فرض کنید برای آن وضعیت مدلی بسازیم و ببینیم چه اتفاقی می‌افتد.... هزاران مورد از این مثال‌ها وجود دارد. مسئله این است که جریان اصلی اقتصاد چیزی غیر از فرایندی از این نمونه‌ها نیست.»

اقتصاد نئوکلاسیک اساساً اقتصاد مدل‌هاست. برنامه درسی اقتصادی اغلب کمترین توجهی به تحلیل عوامل غیراقتصادی مخصوصاً تفاوت شرایط اولیه کشورهای ثروتمند و یا فقیر (تفاوت فاحش نهادها و مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی) که برای سیاست‌گذاری توسعه مناسب هستند، نمی‌شود. در حالیکه می‌دانیم تا اندازه‌ای که تاریخ اقتصادی آموزش داده شود دانشجویان به سیاست‌هایی پی می‌برند که کشورهای پیشرفته

جهت توسعه و پیشرفت خود اتخاذ کردند که البته شامل ایجاد و اصلاح نهادهای حقوقی و قضایی کارآمد، حقوق مالکیت، برقراری جامعه مدنی آزادی‌های فردی و اجتماعی نقش دولت و سیاست‌گذاری صنعتی، تقویت بازار داخلی و غیره است.<sup>۱۳</sup>

کشورهای توسعه‌نیافته نظیر ایران که واردکننده علم و تکنولوژی هستند<sup>۱۴</sup> از چنین نگرش‌هایی در امان نمانده‌اند. نه تنها با انتقال مفاهیمی تجریدی متون وارداتی آنها بی‌عیب و نقص و خطاناپذیر تلقی گردیده و با این تصور غلط که موفقیت کشورهای پیشرفته مبتنی بر چنین آموزه‌هایی است آنها چشم بسته ترجمه شده و در داخل تدریس می‌شود درحالی‌که سایر تفکرات و نظریات که نقش برجسته‌ای در جهان غرب داشته عمداً و یا سهواً نادیده گرفته شده‌اند و از این طریق نه تنها به بیراهه رفته‌اند بلکه همچنین فرصت زمینه‌سازی لازم برای توسعه علمی و تکنولوژی را از دست داده‌اند. مراکز رسمی آموزشی شدیداً در انحصار تفکرات نئوکلاسیک قرار گرفته و به صورت بسیار افراطی پایبندی و پیروی از چنین آموزه‌هایی شرط ارزیابی و ارتقاء علمی به صورت کاملاً دستوری قرار گرفته است. به جای فراهم کردن امکان ابراز عقاید مخالف و استانداردسازی مجلات علمی، اقدام به صدور مجوز انحصاری برای نشریاتی به اصطلاح علمی پژوهشی نموده‌اند که نه علمی هستند و نه پژوهشی، بلکه صرفاً به صورت ابزاری جهت مشروعیت بخشی به تفکری خاص و توجیه علمی افرادی معین و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرند و از این طریق تضارب آراء و عقاید که لازمه پیشرفت علمی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی است مسدود شده و با گسترش نگرش‌های نئوکلاسیک محققان را در خماری و اعتیاد قرار داده‌اند که نسبت به یافتن راه‌حل برای ساده‌ترین مسائل اقتصادی کشور ناتوان و مسائل کلیدی و بنیادی توسعه نظیر نهادسازی، آزادی‌های فردی و اجتماعی، مسائل حقوقی و قضائی، شفافیت و پاسخگویی، فقر، فساد و تبعیض که حل آنها پیش‌نیاز لازم توسعه علمی است به فراموشی سپرده شده‌اند و از این طریق منابع کمیاب کشور به هدر رفته و با چاپ مقالات آبکی علم را به مضحکه کشانده‌اند.<sup>۱۵</sup>

در این نوع آموزش‌ها موضوعات اقتصاد سیاسی، حقوقی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. لذا دانشجویان تشویق به درک و فهم این مسئله نمی‌شوند که چگونه فرهنگ، سیاست، حقوق و مسائل جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بر اقتصاد اثر می‌گذارد. آموزه‌های اقتصادی که فاقد محتوای اجتماعی، حقوقی و سیاسی هستند کوچک‌ترین سختی با ویژگی کشورهای در حال توسعه ندارند.<sup>۱۶</sup> اگر چنین آموزش‌هایی صرفاً دارای جهت آکادمیک و علمی می‌بود شاید نه تنها مشکلی ایجاد نمی‌نمود بلکه

حتی مفید نیز واقع می‌شدند. اما متأسفانه گسترش این آموزه‌ها با این ذهنیت که حلال مشکلات کشورهاست مشکل‌ساز است.<sup>۱۷</sup>

اغلب دانشجویان با چنین ذهنیتی آموزه‌های نئوکلاسیک را اشتباه‌ناپذیر فرض می‌کنند که تصور می‌کنند موفقیت کشورهای توسعه‌یافته اروپایی و آمریکایی مبتنی بر چنین آموزه‌هایی بوده است و لذا به غلط تصور می‌کنند با فراگیری و نسخه‌برداری از چنین نظریاتی کشورهای توسعه‌نیافته نیز می‌توانند توسعه‌یافته‌یابند.<sup>۱۸</sup> به همین خاطر فارغ‌التحصیلان رشته اقتصاد به ندرت شکست و یا ناتوانی سیاست‌های نئوکلاسیکی را مورد سؤال قرار می‌دهند زیرا اولاً آنها را اشتباه‌ناپذیر می‌دانند و ثانیاً فاقد ابزارها و توان تحلیل لازم برای این کار می‌باشند.

استفاده بی‌رویه از ریاضیات<sup>۱۹</sup> در مباحث اقتصادی و خارج ساختن ایده‌های مهم و سازنده‌ای که در مدل‌های ریاضی نمی‌گنجد موجب اختلال و انحراف در تحلیل مسائل می‌شود. این وضعیت موجب تغییر در جامعه اقتصاددانان می‌شود و اینکه آنها چگونه تعلیم و آموزش می‌بینند، چگونه و با چه کسی ارتباط برقرار می‌سازند. مجموعه اینها اقتصاد را تغییر می‌دهد. اما اساس و بنیان‌های نظری اقتصاد نئوکلاسیک کدام است؟ و توجیه نظریات آنها بر چه مبنا است؟ این موضوعی است که در زیر به آن می‌پردازیم.

## ۱-۲- پایه‌های نظری اقتصاد نئوکلاسیک

پایه‌های نظری اقتصاد نئوکلاسیک مبتنی بر سه قانون یا اصل بدیهی فیزیکی نیوتنی است.<sup>۲۰</sup> اولی مبین آن است که هر ذره یا جسمی در یک خط مستقیم در حالت سکون یا حرکت یکنواختی قرار دارد. مگر اینکه مجبور به تغییر آن حالت شود. جایی که نیروها بر آن فشار وارد می‌کنند. همه حالات سیستم به صورت یکنواخت تعیین می‌شوند مگر اینکه نیرویی از خارج بر آن اختلال ایجاد کند.

اصل دوم، مبین آن است که شتاب به نسبت نیروی خارجی است و در همان مسیر واقع می‌شود. ما در اینجا یک متغیر برونزا داریم یعنی نیروی خارجی و یک نیروی درونزا داریم که جرم و شتاب است. اگر در یک زمان در مورد اولی مطلع باشیم، می‌توانیم مقادیر مشخص مسیر حرکت نسبی اجسام را تعیین کنیم. در یک طرح و رابطه علی، متغیرهای برونزا را می‌توان به عنوان علت و متغیرهای درونزا را به عنوان معلول یا اثر در نظر گرفت. از نظر روش‌شناسی قبلی به عنوان متغیر توضیحی و بعدی متغیر وابسته معرفی می‌شوند. اصل یا قانون سوم نیوتن مبین آن است که اگر یک جسم A نیرویی بر جسم B وارد کند در

آن صورت آخری همان نیرویی را وارد می‌کند اما در مسیر مخالف. هر نیرویی دارای نیروی ضد خود است. نیرو همانند یک معیار سنجش و ضریب به صورت یک جفت ظاهر می‌شود.

اقتصاددانان نئوکلاسیک از این پارادایم نیوتنی در خصوص هماهنگی و تغییر استفاده و تقلید می‌کنند و معتقدند که یک قانون عمومی منابع را همانند اجسام در فیزیک اداره می‌کند. همانند نیوتن یا قانون فیزیک نیوتنی قانون و اصل اول چنین معنی می‌شود که عملیات اقتصادی به صورت یکنواخت تکرار می‌شود مگر اینکه از خارج نیرویی در آن اختلال ایجاد کند. با توجه به ثابت فرض کردن ترجیحات، تکنولوژی و غیره فعالان اقتصادی به صورت مکرر همان مبادلات بازاری را انجام می‌دهند.

دوم آنها معتقدند که متغیرهای برونزا که ماهیتاً تاریخی هستند نظیر ترجیحات، تکنولوژی و غیره و با توجه به مشخص بودن اطلاعات در مورد تغییر آنها، کل مجموعه عملیات را می‌توان به صورت همانند و هماهنگ انجام داد و قانون سوم چنین تفسیر می‌شود که نیروها برای مثال میل به تجارت و مبادله برای هر معامله‌ای مشابه همان نیرو و مرتبط با آنها در بازارهای دیگر عمل می‌کند و تحت شرایط مناسب اجرای آنها از یکدیگر هیچ تفاوتی ندارد لذا تصویر قانون تعادل عمومی ترسیم می‌گردد.

بنیان‌گذاران اقتصاد نئوکلاسیک استانلی جیونز<sup>۲۱</sup>، لئون والراس<sup>۲۲</sup> و ماریا اجورث<sup>۲۳</sup> و ویلفرد پارنو<sup>۲۴</sup> که همگی آموزش مهندسی دیده بودند واژه‌ها و مفاهیم اقتصادی اقتصاددانان کلاسیک را گرفته و آنها را با متغیرهای فیزیک در معادلات فیزیک قرن نوزدهم جایگزین نمودند. فیزیکی که اقتصاد نئوکلاسیک به آن مبتنی است مربوط به سال‌های دهه ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ است. در طول این دوره فیزیکدانان با شناسایی و درک عارضه‌های «حرارت»، «روشنایی و برق» و شناخت بیشتر «ماده» و «نیرو» و بعد «انرژی» شدند و براساس این کاتالیزور (انرژی) که به وسیله هرمان لودیگ فردیناندو ون هلملتز<sup>۲۵</sup> که از معروف‌ترین فیزیک‌دانان این زمان بود آنها موفق به توجیه عوارض مختلف برحسب این عبارت واحد یعنی انرژی شدند.

استراتژی مورد استفاده اقتصاددانان نسبتاً ساده بود. آنها معادلات را از تئوری فیزیک مربوط به اواسط قرن نوزدهم گرفته و اسم متغیرها را تغییر دادند. مطلوبیت برای انرژی، جمع مطلوبیت برای انرژی بالقوه و هزینه‌ها برای انرژی حرکتی به کار گرفته شد و بر این اساس که فرایند تولید و مصرف خنثی عمل می‌کنند و جمع کل مطلوبیت را بر هم نمی‌زنند سعی در تفسیر معادلات اقتصادی براساس فیزیک نمودند.<sup>۲۶</sup>

پال ساموئلسون<sup>۲۷</sup>، آرو و دبرو از دیگر اقتصاددانانی بودند که اقتصاد را براساس اصول فیزیک به زبان ریاضی تبدیل نمودند و با انتشار متدولوژی پوزیتویستی میلتون فریدمن<sup>۲۸</sup>، اقتصاد به عنوان یک علم نظری معرفی گردید که ارتباط با دنیای واقعی ندارد. در نتیجه، آزمون صحت نظریات و فرضیات نسبت به دنیای واقعی کمتر و کمتر مورد توجه قرار گرفت و در عوض تولید مدل‌های ریاضی به عنوان هدف معرفی گردید.<sup>۲۹</sup> اعتقاد به رسمی نمودن نظریات مستلزم آن بود که بحث‌های اقتصادی اگر بخواهد از نظر علمی مشروعیت یابد، باید به زبان خاصی بیان گردد.

واسیلی لئونتیف می‌نویسد:<sup>۳۰</sup>

«صفحه به صفحه مجلات تخصصی از فرمول‌های ریاضی پر شده و خواننده را از یک مجموعه کم و بیش فرضیات آشکار و بدیهی تا فرضیات «من درآوردی» و یا نتایجی هدایت می‌کند که به طور دقیق اما بی‌ربط‌اند... سال به سال تتوریسین‌های اقتصادی به تولید مدل‌های ریاضی ادامه می‌دهند تا با جزئیات بیشتری خواص رسمی مدل‌ها را آشکار سازند و اقتصادسنج‌ها توابع جبری را به هر شکل ممکن اساساً برای همان مجموعه از داده‌ها پرارزش می‌کنند بدون اینکه بتوانند هیچ روشی قابل فهم و یک درک سیستماتیک از ساختار و عملکرد سیستم اقتصادی واقعی ارائه دهند.»

نسل به نسل روشنفکرترین دانشجویان را با سرگرمی‌های ذهنی مشغول می‌کنیم و آنها را درگیر حل مسائل و معادلات خیالی و ذهنی می‌کنیم که با دنیای واقعی فرسنگها فاصله دارد. و لذا به مرور زمان جوهر و منطق و هنر از اقتصاد گرفته شده است. با تدریس ریاضیات به جای اقتصاد مثل این است که ما در تدریس زبان تنها گرامر آن را آموزش می‌دهیم اما نه فهم و درک از موضوع را.

آنه کروگر در این باره می‌نویسد:<sup>۳۱</sup>

«ما ممکن است زبان ریاضیات را درس بدهیم اما نه منطق اقتصادی را و در پایان به گرامر موضوع بها می‌دهیم و نه ماهیت و جوهر آن.»

ریاضیات خود هیچ چیزی را در مورد واقعیات بیان نمی‌کند. کاربرد غیرسازنده ریاضیات که یک امر بدیهی و آشکار راه پیچیده و غیرقابل فهم می‌سازد اگرچه ممکن است دانشجویان و مردم عادی را با هیبتی که ایجاد می‌کند فریب دهد اما نمی‌تواند کوچکترین

مشکل اقتصاد را برطرف سازد. تنها به عنوان ابزاری برای تصمیم‌گیری و یا تحلیل می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.<sup>۳۲</sup>

تأکید بر تشخیص علمی باعث استفاده افراطی ریاضیات در اقتصاد شده است. کاربرد ریاضیات به شکل غیرضروری آن چه چیزی غیر از ابراز وجود و پرستیژ و کسب شهرت برای نشان دادن توان علمی و یا در جهت پر کردن خلأ و ضعف‌های تئوریک و تحلیل منطقی سیاست‌ها و ارتباطات متغیرها تداعی می‌کند؟ و از آنجایی که اقتصاددانان با هم رقابت می‌کنند استفاده از ریاضیات به عنوان ابزار علمی به صورت فزاینده‌ای رسمیت یافته است. اما چیزی که نادیده گرفته شده است این است که اقتصاددانان نئوکلاسیک به وسیله این ابزار ریاضی خود نیز تغییر کرده‌اند! اشکال تنها استفاده بی‌رویه از ریاضیات بد نیست بلکه مربوط به این بی‌توجهی است که به جای استفاده ابزاری از ریاضیات مدل سازی هدف قرار گرفته اما در این مورد که این مدل به چه دردی می‌خورد فکر نمی‌شود و یا آن به حوزه نامعلوم دیگری رجعت داده می‌شود. واقعیت این است که اقتصاد امروزی کمتر برای حل مشکلات راه حل ارائه می‌نماید و یا برای تشریح این مسئله که بازار چگونه کار می‌کند کمکی نمی‌کند.

مارک بلاک در این باره می‌نویسد:<sup>۳۳</sup>

«اقتصاد به صورت فزاینده‌ای به یک سرگرمی فکری تبدیل شده است که به صورت نظری بدون توجه به اثرات عملی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. اقتصاددانان به مرور موضوع اقتصاد را به نوعی ریاضیات اجتماعی تبدیل می‌کند که در آن قدرت تحلیل ریاضیات آنگونه که در دانشکده‌های ریاضی فهمیده می‌شود همه چیز است و مناسبت تجربی آن آنگونه که در دانشکده‌های فیزیک فهمیده می‌شود، هیچ چیز نیست.»

لذا اگر مفاهیم اقتصاددانان به وسیله تکنولوژی ریاضی تغییر کند و اگر آنها بیشتر به آن متکی باشند، می‌توان گفت که اقتصاددانان مفاهیم و ارزش‌های انسانی را جز دیدن افراد به عنوان منابع و یا اشیاء جهت نوشتن معادلات ریاضی فراموش کرده‌اند. اما تأثیر ریاضیات بر اقتصاددانان فراتر از این می‌رود. اگر اقتصاد به وسیله ابزارهایی که استفاده می‌کند تغییر کند در این صورت می‌توان گفت که آنها خود نیز به وسیله ابزارهایی که به کار می‌گیرند، تغییر می‌کنند. اقتصاددانان برجسته همواره نسبت به چنین انحرافات در رشته اقتصاد هشدار داده‌اند.



برای مثال؛ میز در این رابطه می نویسد: <sup>۳۴</sup>

«ریاضیات در علوم طبیعی اهمیت دارد که به طور کلی در چیزی که جامعه‌شناسی اقتصادی است متفاوت است. این به خاطر آن است که فیزیک می‌تواند کشف کند. تکنولوژی علمی براساس فیزیک بدان وسیله قادر است مسائل داده شده را با مقادیر دقیق حل کند. یک مهندس می‌تواند محاسبه کند چگونه یک پل می‌تواند ساخته شود تا تحمل یک بار را داشته باشد. این روابط ثابت را در اقتصاد نمی‌توان برقرار نمود. تئوری مقداری پول برای مثال نشان می‌دهد که به شرط ثابت بودن سایر شرایط <sup>۳۵</sup> یک افزایش در مقدار پول منجر به کاهش در قدرت خرید واحد پول می‌شود اما دو برابر کردن مقدار پول موجب کاهش ۵۰ درصدی در قدرت خرید پول نمی‌شود. رابطه بین مقدار پول و قدرت خرید آن ثابت نیست. این اشتباه است که از تحقیقات آماری مربوط به روابط عرضه و تقاضا برای کالاهای معین نتایج کمی استخراج شود که برای شکل‌گیری و ترتیب بعدی این رابطه به کار گرفته شود. هرچه این رابطه نشان می‌دهد موضوعی است که تنها از نظر تاریخی اهمیت دارد در حالی که اثبات نیروی جاذبه زمین اجسام مختلف برای مثال اعتبار جهانی دارد.»

فیزیکدانان ماده را ابتدا به مولکول بعد به اتم و سپس به نوکلئ و الکترون و غیره با این هدف تجزیه و تقلیل می‌دهند تا پیچیدگی موضوع را ساده نمایند. <sup>۳۶</sup> اما چنین چیزی در مورد انسان و رفتارهای آن ممکن نیست. <sup>۳۷</sup> بدین ترتیب تقریباً در همه مراکز اصلی آموزشی موضوعات کلیدی و بنیادی نظیر نقش و جایگاه انسان، فهم و درک نهادهای بازار در دنیای واقعی و مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مؤثر بر متغیرهای اقتصادی به فراموشی سپرده شد و یا به عنوان موضوعات آموزشی مهم قلمداد نگردید. <sup>۳۸</sup>

به عبارت دیگر، به مرور علم از اقتصاد گرفته شد و جای آن را فرضیات غیرواقعی پر نمود. به جای اینکه دانشگاه‌ها اقتصاددانانی را آموزش دهند که ویژگی‌های کارکردی اقتصاد را درک و تحلیل نمایند، با جایگزینی مهارت‌های ریاضی به جای توجه بیشتر به مسائل نهادی، سیاسی و تاریخی، اقتصاد را از خاصیت کاربردی خارج نموده و تبدیل به یک موضوع آکادمیک و تمرین فکری صرف نمودند. <sup>۳۹</sup> لذا آنچه برای اقتصاددانان مهم شده است دستیابی به مدل درست است و نه فهم و درک دنیای واقعی، تکنیک بر جوهر و

ماهیت اقتصاد مسلط شده است.<sup>۲۰</sup> بدین ترتیب، «اقتصاد سیاسی» به «اقتصاد» و سپس به «ریاضات اقتصادی» و جایگزین شدن مهارت‌های ریاضی به جای قدرت تحلیل و منطق عملی منجر به آن گردید که اولاً حساسیت نخبگان و روشنفکران نسبت به مسائل اساسی و بنیادی نظیر آزادی حقوق بشر، فقر و جهل و حقوق فردی و اجتماعی کاهش یابد ثانیاً، سیاست‌مداران و دولتمردان و نیروهای مسلط از یک حاشیه امن نبودن فضای انتقاد و پرسش به سیاست‌های خود ادامه دهند.

شاید به همین دلیل است که نظریات نئوکلاسیک در همه جا گسترش یافته است؟! پروفیسور پاتریک گانینگ<sup>۲۱</sup> اقتصاددان اتریشی این مسئله را به صورت زیر تأیید می‌کند: «هدف این مقاله توضیح این مسئله است که چرا اثبات‌گرایان (رویکرد نئوکلاسیک) در حرفه اقتصاد گسترش یافته است در حالی که سایر اقتصادهای هنجاری نتوانستند... دو دلیل را می‌توان برای این عارضه تشخیص داد. اول اینکه مردم عادی نمی‌توانند تفاوت بین اقتصاد خوب و بد را تشخیص دهند. دوم مربوط به بستر آموزش اقتصاددانان حرفه‌ای دانشگاه است. در دموکراسی، تأمین مالی دولت از دانشگاه‌ها بر دو چیز دلالت دارد: اول، رقابت برای دستیابی به پول بیشتر و دوم، بوروکراسی که هر دوی اینها به نفع اثبات‌گرایان است.»

جریان اصلی از داده‌های آماری و نظریه استفاده می‌کند. «داده‌ها» شامل شاخص‌ها، شواهد و آمارها هستند. نظریه و «تئوری» تلاشی جهت عمومیت بخشی به قوانین، اصول و علت و معلول‌های موجود در داده‌ها است، هر دو منجر به فرایندی می‌شوند که به تئوری منجر می‌شود و نتیجه آن مستلزم جمع‌آوری داده‌ها برای آزمون سایر نظریات است. صحت و سقم این فرایند از طریق آزمون پیش‌بینی متغیرها تأیید می‌شود. وقتی که هر دو نظریات و داده‌ها با هم در تطابق قرار گیرند دانشمندان معتقدند که در مسیر درستی قرار دارند. البته ممکن است که تئوری اشتباه باشد و یا داده‌ها به درستی جمع‌آوری و تبیین نشده باشند.

این روش اگرچه درست است اما بیشتر برای علوم طبیعی نظیر فیزیک و شیمی صادق است اما در علوم اجتماعی مثل جامعه‌شناسی و اقتصاد مسئله این است که انسان برخلاف الکترون، آزادی انتخاب دارد و لذا به شدت و قویاً غیرقابل پیش‌بینی است. حتی وقتی که دو بار در یک موقعیت قرار داده شود نمی‌توان رفتار یکسانی از آن انتظار داشت. در اینجا

شاید منطق بیشتر به کار می‌رود. در علوم اجتماعی نمی‌توان با مراجعه به تجربه و یا ملاحظات دنیای واقعی قوانین اقتصادی را رد و یا تأیید نمود و تنها قوانین صحیح اقتصادی آنهایی هستند که مبتنی بر منطق و دلیل باشند و همانگونه که هایک گفته است نظریات اقتصادی را نمی‌توان با مراجعه به فاکت‌ها تأیید و یا ابطال نمود. تنها کاری که می‌توانیم و باید انجام دهیم بررسی فرضیات در موارد خاص و معین است.»<sup>۴۲</sup>

جان کنت گالبریت می‌نویسد:

«اگرچه اقتصاد علم است اما با علوم طبیعی نظیر فیزیک، شیمی و زمین‌شناسی متفاوت است. آنها موضوعات نسبتاً ایستایی هستند در حالی که در اقتصاد همانند سایر علوم اجتماعی هم دانش در حال تغییر است و هم چیزی که مورد مطالعه قرار می‌گیرد.»<sup>۴۳</sup>

به نظر او در علوم طبیعی هر اثری علت مشخصی دارد اما در علوم انسانی چنین نیست و عوامل متعددی می‌توانند منجر به یک نتیجه شوند. در علوم انسانی علت و معلول به هم مربوطند و هر دو بخشی از یک ماتریس اجتماعی هستند که در حال تغییرند.<sup>۴۴</sup>

فیزیک و شیمی زیربنای دنیای اطراف ما هستند که شامل مغز انسان‌هاست. در نتیجه بعضی‌ها از نظر علی معتقدند که فیزیک همه چیز است. اما ما در محیطی زندگی می‌کنیم که تحت تسلط اشیائی است که به صورت هدفمند طراحی شده‌اند (ساختمان‌ها، کامپیوترها، فاشق‌ها و غیره). فیزیک امروز چیزی برای گفتن در مورد علت و هدف شکل‌گیری و وجودی چنین اشیائی ندارد. اگرچه این هدفمندی از نظر علت و معلولی بسیار مؤثر است. ساختار بیولوژیکی در برگزیده دو سطح از سلسله مراتب پیچیدگی است. سطح بالای سلسله مراتب پیچیدگی که هوشمند است از نظر کاری مستقل از فرایند سطح پایین یا فیزیک است. این به خاطر آن است که رابطه علت و معلولی از بالا به پایین صورت می‌گیرد و همچنین عمل از پایین به بالا اتفاق می‌افتد.

متغیرهای سطح بالا کارکرد متغیرهای سطح پایین را تعیین می‌کنند. اطلاعات مترکم نقش کلیدی ایفا می‌کنند و کارکرد متغیر از مفاهیم تجریدی نظیر پول، انرژی، تئوری لیزر و غیره تأثیر می‌پذیرد. در نتیجه، فیزیک به خودی خود نمی‌تواند دستاورد خلاقیت انسان را تعیین کند بلکه یک امکان و فضایی را فراهم می‌کند که هوش انسان بتواند به صورت مستقل کار کند. فیزیک نمی‌تواند جایگزین روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد به عنوان موضوعات مستقل شود. بیولوژی انسان محصول مجموع

متغیرهای سطح بالا و سطح پایین است که نمی‌توان رفتار آن را به رفتار اجزاء آن کاهش و تقلیل داد.<sup>۴۵</sup>

اقتصاد مطمئناً فیزیک نیست اما اقتصاد در علوم اجتماعی همانند فیزیک در علوم طبیعی است. با توجه به اینکه انسان به عنوان هدف و وسیله در اقتصاد نسبت به اتم و مولکول به عنوان واحد فیزیک خیلی پیچیده‌تر است برای تبیین رفتارهای آن نیاز به معادلات بسیار پیچیده و زیادی است که امکان عملی بودن آن اگر غیرممکن نباشد می‌توان گفت که بسیار دشوار است. شاید به همین دلیل است که نقل می‌شود که نیوتن گفته است: «من می‌توانم حرکات اجسام آسمانی را محاسبه کنم اما نه دیوانگی مردمان را». انسان انتخاب صورت می‌دهد اما هیچ قانون شناخته‌شده‌ای برای تعیین آن انتخاب‌ها وجود ندارد. به عبارت دیگر، مشاهدات داده‌ها در علوم اجتماعی ماهیت کاملاً متفاوتی از داده‌هایی دارند که در علوم طبیعی مورد استفاده قرار می‌گیرند. داده‌ها در علوم طبیعی از چنان ثباتی برخوردارند که عناصری از انعطاف‌ناپذیری زنجیره علت و معلولی هستند. با این حال، وقتی که مسئله انسان مطرح می‌شود فیزیک قادر به تبیین اهداف و رفتار آن نیست. لذا گفته می‌شود فیزیک و شیمی زیربنای دنیای اطراف ما هستند که شامل مغز انسان است.

در نتیجه بعضی‌ها از نظر علی معتقدند که فیزیک همه چیز است. اما ما در محیطی زندگی می‌کنیم که تحت تسلط اشیائی است که به صورت هدفمند طراحی شده‌اند. فیزیک امروز چیزی برای گفتن در مورد علت وجودی و هدف از تأسیس چنین اشیائی ندارد.<sup>۴۶</sup>

هر یک از آن عناصر را می‌توان جهت تأیید و یارد تئوری‌های فیزیک، شیمی و امثالهم مورد استفاده قرار داد. اما داده‌های مشاهده شده در علوم اجتماعی از چنین ثبات و عمومیت یا جامعیتی برای زنجیره علت و معلولی برخوردار نیستند. آنها حوادث و اتفاقات فردی و مجزایی هستند که از آنها نمی‌توان جهت رسیدن به قوانین عمومی استفاده نمود. آنها شاخص‌هایی برای تأیید و یارد تئوری‌های اقتصادی نیستند. آزمون براساس مشاهدات با داده‌های آماری در اقتصاد هیچ معنی ندارد.<sup>۴۷</sup> راتبارد و میرز ضمن مردود دانستن رفتارشناسی معتقدند که تأمل درونی در علوم اجتماعی بهتر نتیجه می‌دهد.

در مقدمه کتاب میز با عنوان «نظریه و تاریخ» راتبارد می‌نویسد:

«یک مثالی که میز دوست داشت در کلاس بزند تا تفاوت بین دو روش

بنیادی رفتار انسانی را بررسی نماید نگاه به ایستگاه اصلی راه‌آهن و رفتار مردم

در طول ساعت شلوغ بود. به نظر او رفتار شناسان بر «عینی بودن» یا «علمی بودن واقعی» یعنی بر ملاحظات تجربی وقایع و حوادث تأکید میکنند برای مثال؛ یک رفتار شناس که صرفاً "رفتار مردم را مد نظر قرار می دهد متوجه می شود که مردم در یک موقع قابل پیش بینی در طول روز جلو و عقب می روند و اینکه این تنها چیزی است که می تواند بداند اما یک دانشجوی واقعی که به عمل انسان تأکید می کند از این واقعیت شروع می کند که تمام رفتارهای انسانی هدفمند است و لذا تحقیق و بررسی خود را عمیق تر نموده و هدف مردم را بررسی می کند که از خانه با قطار به قصد محل کار در صبح سوار می شدند و عکس این رفتار را در شب دارند و غیره. واضح است که کدام بیشتر رفتار انسان را می شناسد و کشف می کند و لذا کدام «دانشمند» واقعی است.»<sup>۴۸</sup>

بنابراین، اگر به ظاهر رفتار نگاه کنیم همراه می شویم مگر اینکه با عقل سلیم موضوع را بررسی و نتیجه گیری نمائیم و انسان ها را موجودات خردورز و هدفمند بدانیم که رفتار آنها معنی دار است در غیر این صورت در انحرافی پایان ناپذیر گرفتار می شویم.

هایک در این مورد می نویسد:<sup>۴۹</sup>

۱۴۹

«به نظر من ناتوانی اقتصاددانان در هدایت موفقیت آمیز سیاست ها ارتباط نزدیکی به تمایل آنها به تقلید هرچه بیشتر از فرایندهای درخشان و موفقیت آمیز علم فیزیک است. تلاشی که در حوزه ما ممکن است منجر به خطای آشکار شود. این رویکردی است که به صورت رفتار «علمی» تشریح می شود. رفتاری که من آن را حدود سی سال پیش به طور قطع غیر علمی به معنی واقعی کلمه تعریف کردم زیرا در برگزیده بکارگیری مکانیکی و بدون قید و شرط یک عادت فکری در حوزه هایی متفاوت تر از آن چیزی است که شکل گرفته اند.»

### ۳- انسان موضوعی متغیر

اقتصاد مربوط به انسان است. تئوری ارزش به عمل انسان در تمام مکان ها و زمان ها مربوط می شود. اما تئوری اقتصادی به یک زیرمجموعه ای از عمل انسان مربوط است عملی که مربوط به محاسبات اقتصادی وی است. به عبارت دیگر، اقتصاد تنها بخشی از عمل انسان است. علوم اجتماعی به طور کلی که اقتصاد بخش مهم آن را تشکیل می دهد

دارای منطق معرفت‌شناختی واحد و خاص خود است. در مقایسه با علوم طبیعی که براساس مشاهدات و جمع‌آوری داده‌ها است و ارتباطی به حواص انسانی ندارد. علوم اجتماعی مبتنی بر فهم و بصیرت درخصوص ویژگی ساختاری عمل انسان است. نظیر این واقعیت که انسان انتخاب می‌کند و از وسایل منتخب خود جهت رسیدن به هدف منتخب خود استفاده می‌کند لذا اعتبار تئوری اقتصادی با تحقیقات تجربی تأیید و ابطال نمی‌گردد و همانگونه که میزگ گفته است: <sup>۵۰</sup>

«آنها بدون توجه به شرایط مکانی و زمانی وجود دارند و دانشمند علوم اجتماعی از طریق منطق استنتاج به شناخت آنها دست می‌یابد.»

در علوم طبیعی هیچ روشی غیر از استنتاج وجود ندارد که ما به آن تجربه می‌گوییم اما اقتصاددان با دانش و اطلاع از علت‌ها تحقیق را شروع می‌کند. به عبارت دیگر، در روش اقتصادی از آگاهی درونی به بیرون نگریسته می‌شود اما در علوم طبیعی به صورت تجربی مشاهدات و واقعیات را تنها از بیرون می‌بیند. <sup>۵۱</sup>

میزر در این رابطه می‌نویسد: <sup>۵۲</sup>

«اما چیزی که مادر مورد عمل خود تحت یک شرایط معین می‌دانیم ناشی از تجربه نیست بلکه ناشی از منطق و دلیل است. چیزی که ما در باره رده‌های بنیادی عمل می‌دانیم عمل صرفه‌جویی، ترجیحات رابطه هدف و وسیله و هر چیز دیگری که همراه اینها تشکیل دهنده سیستم عمل انسانی از تجربه به دست نیامده است ما همه اینها را از درون ذهن خود می‌فهمیم درست همانگونه که ما منطق و حقایق ریاضیات را از ذهن خود می‌فهمیم و درک می‌کنیم، از قبل آنها را می‌دانیم بدون اینکه ارتباطی با تجربه داشته باشند و اگر کسی آنها را از درون ذهن خود فرانگیرد تجربه هرگز نمی‌تواند کسی را به این دانش‌ها هدایت و رهنمون سازد.»

راتبارد:

«تفاوت بنیادی فیزیک و انسان در آن است که فیزیک با اشیاء بیجان سروکار دارد که حرکت می‌کند اما عمل نمی‌کند یعنی هدفمند نیست.» <sup>۵۳</sup>

برای مثال؛ پرواز یک هواپیما را در نظر بگیرید. اگر بخواهیم برای این سؤال پاسخ بایم که یک هواپیما چگونه پرواز می‌کند علم فیزیک به ما یاد می‌دهد که به خاطر اینکه

مولکول‌های هوا با سرعت متفاوتی بر روی صفحات بالا و پائین بال‌ها حرکت می‌کنند تا یک تفاوت فشاری ایجاد کنند که هواپیما در برابر قدرت جاذبه زمین به بالا برود که به اصل برنولی معروف است. به همین ترتیب، می‌توان گفت که هواپیما پرواز می‌کند به خاطر اینکه خلبان آن را به پرواز درآورده است. یک خلبان بعد از آموزش‌های جدی و کسب مهارت و تجربه خلبانی و براساس یک جدول زمان‌بندی و حساب شده هواپیما را به پرواز درآورده است. هواپیما پرواز می‌کند به خاطر اینکه برای پرواز طراحی شده است یک تیمی از مهندسين در حوزه‌های مختلف تخصصی متالوژی، احتراق، روغن‌کاری، ابزار دقیق و ماشین‌آلات و طراحی‌های مختلف با کمک کامپیوتر و علم هوانوردی و غیره با هماهنگی نیروهای انسانی هواپیما ساخته شده است. لذا هواپیما به پرواز درمی‌آید به خاطر اینکه برای این کار طراحی و ساخته شده است. یک آجر پرواز نمی‌کند برای اینکه برای پرواز طراحی نشده است. جاده‌ها، پل‌ها، ساختمان‌ها و غیره به صورت هدفمند توسط بشر ساخته شده است که فیزیک در تبیین علت آن ناتوان است.<sup>۵۴</sup>

انسان با مراجعه به عقل خود به قوانین پی می‌برد و نیازی ندارد که همانند علوم طبیعی از طریق داده‌ها استنتاج کند. نقطه شروع اقتصاد نیست بلکه عمل اقتصادی است که یک عمل عقلایی است و پیش‌نیاز عمومی عمل وجود یک نارضایتی یا عدم تعادل است. علم عمل انسان به مسائلی می‌پردازد که حل آن مستقیماً یا به طور غیرمستقیم منافع عملی را متأثر می‌سازد. رابطه هدف و وسیله در اینجا اهمیت دارد. هدف همیشه رفع و از بین بردن نارضایتی است. رفع احساس گرسنگی و سرما برای مثال هدف است و وسایل خاص خود را دارد. از آنجائی که رضایت و نارضایتی تنها بستگی به تصورات ذهنی افراد دارد. اهداف به وسیله آرزوها، امیال و خواسته‌های افراد تعیین می‌شود و نه از طریق استنتاج (از کل به جزء).<sup>۵۵</sup>

از آنجایی که چیزهایی که ذهنی هستند به زبان علمی قابل فهم نیستند تلاش شده است تا به صورت عملی مطرح شوند. «علم شناخت»<sup>۵۶</sup> یکی از این دستاوردهاست. از آنجایی که فرصت‌های کمی وجود دارد تا بتوان یک آزمون را در علوم اجتماعی به درستی انجام داد لذا تضادها هرگز مطلق نیستند. اقتصاددانان در مقایسه با فیزیک نیاز بیشتری به ابطال‌پذیری شواهد دارند.

در مقایسه با استانداردهای دقت پیش‌بینی علوم طبیعی این وضعیت در اقتصاد بسیار ضعیف است و لذا اقتصاددانان اغلب مجبورند به روش‌های غیرمستقیم فرضیات خود را مورد آزمون قرار دهند. نظیر بررسی واقعیات مربوط به فرضیات یا آزمون تبعات تئوری‌های

مربوط به یک عارضه غیر از آن چیزی که مستقیماً به یک فرضیه مربوط می‌شود. به همین دلیل است که اکثر فرضیات اقتصادی زیر سؤال می‌رود. نظیر انتقال‌پذیری ترجیحات، حداکثرسازی سود، استقلال مطلوبیت‌ها و توابع تولید خوش‌رفتار و غیره که با دنیای واقعی سازگاری ندارند که در بخش‌های بعدی بیشتر مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند.

راتبارد در این باره می‌نویسد: <sup>۵۷</sup>

«به عبارت دیگر، عمل یک فرایند یادگیری است. همچنانکه یک فرد عمل می‌کند تا به هدفش برسد او یاد می‌گیرد و ماهرتر می‌شود که چگونه به کارش ادامه دهد. اما البته در آن مسیر اعمال آن رانمی‌توان از همان ابتدای شروع یا حتی در پایان کارآمد تلقی نمود زیرا دانش کامل هرگز به دست نمی‌آید و همیشه چیزهای زیادی برای یادگیری وجود دارد. بعلاوه اهداف انسانی واقعاً داده شده و ثابت نیستند زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم آنها برای تمام زمان‌ها قطعی هستند. همچنانکه افراد در زندگی چیزهای بیشتری یاد می‌گیرند در مورد طبیعت و مردمان دیگر، ارزش‌ها و اهداف آنها نیز تغییر می‌کند. همچنانکه شخص از دیگران می‌آموزد اهداف او نیز تغییر می‌کند و یا ممکن است از روی هوا و هوس تغییر کند. اما اگر اهداف در حین عمل تغییر کنند مفهوم کارایی را که می‌توان بهترین ترکیب و وسایل جهت رسیدن به یک هدف معین تعریف نمود بی‌معنی می‌گردد.»

میزد در مورد این مسئله چنین می‌نویسد:

«غیرعملی بودن اندازه‌گیری به خاطر فقدان دانش فنی برای تعیین معیار نیست. این به خاطر نبودن روابط ثابت است. اگر مسئله تنها به خاطر ناکافی بودن روش فنی بود لااقل یک تخمین تقریبی در بعضی موارد امکان‌پذیر می‌بود. اما واقعیت اصلی این است که هیچگونه روابط ثابتی وجود ندارد. اقتصاد برخلاف تصور اثبات‌گرایان ساده‌اندیش که مرتب تکرار می‌کنند به این خاطر عقب مانده نیست که قابلیت کمی شدن ندارد بلکه قابلیت کمی شدن ندارد به خاطر اینکه هیچگونه عامل ثابتی نیست. ارقام آماری مربوط به حوادث اقتصادی داده‌های تاریخی اند. آنها به ما می‌گویند که در موارد تاریخی تکرارناپذیر چه چیزی روی داده است.» <sup>۵۸</sup>



یکی از فرضیات اقتصاددانان نئوکلاسیک این است که داده‌های بازاری یعنی ترجیحات، هزینه‌ها، کمیابی‌های نسبی و تکنولوژی بدون تغییر می‌ماند تحت چنین شرایطی راه حل نئوکلاسیک‌ها پایدار می‌ماند. اما این دنیایی نیست که سیاست‌گذاران و بازاریگران بازار با آن مواجه هستند. با گذشت زمان دانش افراد و لذا توابع هزینه و ترجیحات آنها تغییر می‌کند.

لاچمن در این رابطه می‌نویسد:

«به محض اینکه امکان گذشت و تغییر زمان داده شود باید امکان تغییر دانش را بدهیم.... وضعیت دانش جامعه در دو نقطه زمانی مترتب بر هم نمی‌تواند ثابت بماند و بدون تغییر در عرضه و تقاضا زمان تغییر نمی‌کند. جریان دانش همیشه وضعیت‌های عدم تعادل جدیدی ایجاد می‌کند و کارآفرینان به طور مداوم تفاوت‌های قیمت هزینه جدیدی را می‌یابند که از آن بهره‌برداری کنند.»<sup>۵۹</sup>

این یک تصویر از فرایند بی‌پایان بازار است که تغییرات و تعدیلات همواره مداوم است و هرگز به حالت سکون و استراحت و یا تعادل نمی‌رسد. با توجه به این امر به میزانی که دنیای واقعی براساس مدل ایستا تصویر شود تحولات پویا نادیده گرفته می‌شود. بهینگی پارتو نمی‌تواند معیاری معنی‌دار برای فرایند بازار واقعی باشد. تبعات چنین وضعیتی این است که حتی اگر بر طبق مدل نئوکلاسیک (مدل تعادل عمومی رقابت کامل) به بهینگی پارتو در یک لحظه زمانی دست یابیم (اگرچه غیرممکن است) اما به محض اینکه تغییر زمان را در نظر بگیریم بلافاصله این تعادل قدیمی و کهنه می‌شود.

او در اسکول و ریزو در این باره می‌نویسند:<sup>۶۰</sup>

«تئوری مقبول رقابت، ایستای رقابتی است که بر نقاط شروع و پایانی تمرکز دارد. فعالان اقتصادی هیچگونه علاقه‌ای به نقاط شروع یا پایان ندارند بلکه بیشترین دغدغه‌شان بر هماهنگی و انطباق با تعدیلات و تغییرات بی‌پایان است. تئوری رقابت کامل به تحلیل وضعیتی می‌پردازد و یا شرایط تعادلی را هنگامی بررسی می‌کند که تمام فعالیت‌های رقابتی متوقف شود. این تقریبی از آن فعالیت نیست بلکه نفی آن است. تمام نظریات از بخشی از واقعیات جدا هستند. تئوریسن‌ها باید درجه‌ای از تجرید از واقعیات را تعیین کنند. چیزی که در این رابطه اساسی و دائمی است باید بخشی از تحلیل

باشد. برای مثال، این یک تئوری ضعیفی است که کمیابی را نادیده بگیرد. در تمام اقتصادهای واقعی برخلاف محاسبات خالص مشکل به خاطر گذشت زمان و همراه با آن تغییر در دانش و داده‌ها ایجاد می‌شود. اقتصاددان‌ها باید فرایند تطبیق و سازگاری با این تغییرات را همانند تحلیل کمیابی با اطمینان مورد بررسی قرار دهند.»

برای اینکه رفتارهای اقتصادی به زبان ریاضی ساده گردد، دنیای واقعی باید از پیچیدگی خارج شود و عوامل و آژانس‌های اقتصادی در دنیای واقعی باید شدیداً ساده شوند تا در فرمول‌ها گنجانده شوند که مدنظر نئوکلاسیک‌ها است. در حالی که ساختار بیولوژیکی انسان به نحوی است که امکان تقلیل آن به جزء نیست و یا ساده‌سازی و عنصر مهم و کلیدی آگاهی و تفکر انسانی را که در انتخاب اقتصادی در دنیای نامطمئن نادیده می‌گیرد و لذا انتخاب به یک تمرین ساده جبری در چارچوب روابط داده شده اهداف و ابزار کاهش می‌یابد کاری که یک دستگاه رباط می‌تواند انجام دهد اما در اینجا نه تنها وظیفه کشف وسیله مناسب برای رسیدن به هدف بلکه حتی خود هدف مورد نظر را نیز به معادلات ریاضی واگذار می‌نمایند. از آنجایی که پیچیدگی نهادها و افراد را نمی‌توان در مدل‌های دقیق طراحی نمود با ساده‌سازی فرضیات این مشکل ظاهراً برطرف می‌گردد و تعادل نظری به شکل واقعی معرفی گردد.<sup>۶۱</sup>

تئوری اقتصادی می‌باید واقعیات قابل ملاحظه و تشخیص را تشریح نمایند. این ملاحظات تجربی که در آن قیمت‌ها با هزینه‌ها مرتبط می‌گردند نقطه شروع علم اقتصاد است. اما نظریات نئوکلاسیک به جای بررسی این مسئله که چگونه اطلاعات پراکنده به وسیله افراد پردازش و مورد استفاده قرار می‌گیرد با این فرض که همه کس همه چیز را می‌دانند از یافتن یک راه حل واقعی سرباز می‌زنند.<sup>۶۲</sup> دانش مربوط به یک زمان و مکان خاص است و تنها در یک چارچوب نهادی خاص قابل استفاده است. بیان ریاضی مدل‌ها برای دنیای واقعی، عملاً مسئله زمان، مکان و شرایط نهادی را از بحث خارج می‌سازد. لذا چنین اقتصادهایی غیرواقعی و تجریدی می‌گردند.

از آنجایی که فعالیت‌های اقتصادی در زمان انجام می‌شود آیا می‌توان انتظار داشت که یک تئوری بدون زمان یا به صورت ایستا بتواند چیزی را پیش‌بینی کند. ما باید این ایده را کنار بگذاریم که پیش‌بینی اقتصادی می‌باید ماهیتاً کمی باشد تا به عنوان پیش‌بینی علمی مطرح شود. واضح است که پیش‌بینی بیشترین مدل‌های اقتصادی ماهیت کیفی دارند و نه

کمی. آنها مسیر تغییر متغیرهای درونزا را در نتیجه تغییر در ارزش یک یا چند متغیر برونزا مشخص می‌سازند بدون اینکه وانمود کنند که حجم عددی تغییر را پیش‌بینی می‌کنند. به عبارت دیگر، تمام اقتصادهای نئوکلاسیک در مورد مشتق‌های اول و دوم کیفی هستند و صرفاً علامت مثبت و منفی را لحاظ می‌کنند اما ارزیابی کمی ارائه نمی‌کنند و این تقریباً کل مطلب است.<sup>۶۳</sup>

در تمام موضوعات نئوکلاسیک تلاش می‌شود تا مسیر تغییر پیش‌بینی شود بدون تعیین و مشخص ساختن مقدار و حجم تغییر و این یک واقعیت است که صرف وجود تعادل در یک مدل ایستای مقایسه‌ای هیچ تضمینی ندارد که ما بتوانیم «حساب دیفرانسیل کیفی» را به کار بگیریم. تمام مبادلات مارژینالی را نمی‌توان در دنیای واقعی مورد آزمون قرار داد و این دقیقاً مشابه تئوری رفتار خانوارهاست. هر جا که اثرات جانیشینی و اثرات درآمدی مخالف هم باشند نتیجه بستگی به حجم نسبی آن دارد و نه شرایط مشتق اول و دوم برای حداکثرسازی. بدین ترتیب نظریه نئوکلاسیک‌ها بدون اینکه فرایند رسیدن تعادل را توضیح دهند تنها به ما می‌گویند که تعادل جایی است که باید باشد که توضیحی ناکامل است.

مشکل اقتصاد یا مدل نئوکلاسیک‌ها صرفاً در رابطه با علت و معلول نیست بلکه به روشی بر می‌گردد که از آن استفاده می‌شود. رابطه علیت در یک مسیر طبیعی از علت به اثر می‌رسد اما در اقتصاد نئوکلاسیک برعکس علیت از اثر به علت مطرح می‌شود. یعنی ابتدا وضعیت تعادلی بیان می‌شود و سپس این سؤال مطرح می‌شود که چه علتی منجر به تعادل شده و به صورت استقرایی به عقب بر می‌گردد و نه به شکل استنتاجی تا علت تشخیص داده شود. اما اینکه چگونه نیروهای متقابل وضعیت تعادلی را برقرار می‌سازند توضیحی داده نمی‌شود. به عبارت دیگر، مسیر رسیدن به تعادل و اینکه آیا تعادل جایی است که جریان فرایند پایان می‌یابد و یا اینکه تعادل موقتی و گذرا است جوابی داده نمی‌شود.<sup>۶۴</sup> مشخصاً تعادل فرموله می‌شود و سپس به دنبال یافتن راه حل و اثبات وجود، ثبات و دیگر خصوصیات آن می‌رود. شرایط اثبات نیز ریاضی است اما در نهایت در ارتباط با اثرات آنها به انتخاب و علت‌های رفتاری یا فرضیاتی اشاره می‌شود که ذهنی هستند. از آنجایی که این موضوعی غیرواقعی است پس تعادل نمی‌تواند بدون مشکل باشد.

### ۱-۳- مسئله عقلانیت

عقلانیت منطقی و دلیل است و چنان طبیعی است که تقریباً عادی است. عقلانیت از

علوم طبیعی به علوم اجتماعی تسری یافته است و در دهه گذشته وارد اقتصاد جامعه‌شناسی و روان‌شناسی شده است. عقلانیت به معنی کارایی و تداوم در پیگیری اهداف است. اگر حداکثر کردن سود هدف بنگاه و یا حداکثر مطلوبیت برای مصرف‌کننده باشد در آن صورت تلاش بنگاه جهت حداکثر کردن سود و تلاش مصرف‌کننده جهت حداکثر کردن مطلوبیت عقلانی است. عقلانیت به معنی حداکثر کردن اهداف با استفاده از یک مجموعه ابزار و داده‌هاست و یا حداقل کردن داده‌ها جهت دستیابی به یک هدف و یا یک مجموعه از اهداف معین است. بنابراین، اگرچه حداکثر کردن سود عقلانی است اما عقلانیت به معنی حداکثر کردن سود نیست.<sup>۶۵</sup>

عقلانیت به معنی نبودن رفتارهای غیرعقلایی، اشتباهات، تصادفات و حوادث و عذر و بهانه است که وجود آنها عقلانیت را نقض می‌کند. زبان عقلانیت ریاضیات است و فرض می‌شود که انسان‌ها توان فکری و ظرفیت محاسباتی نامحدود دارند.<sup>۶۶</sup>

این فرضیه که افراد عقلایی خطاناپذیرند، دانش مطلق دارند و یا همواره به دنبال نفع شخصی هستند، جوانب بسیار مهم رفتار انسانی را نادیده می‌گیرد. خیلی از صاحب‌نظران «شخص اقتصادی» را از «انسان واقعی» متفاوت می‌دانند. کسانی که ویژگی زمینی ندارند وضعیت جامعه واقعی را نمی‌شناسند و لذا نمی‌توان «انسان اقتصادی» را که در تئوری مطرح است با «انسان واقعی» یکسان فرض نمود.

مسئله اصلی این است که رفتار انسانی می‌تواند هم از نظر اقتصادی و هم از نظر مسائل غیراقتصادی عقلایی باشد. به عبارت دیگر، رفتار انسانی می‌تواند از نظر اقتصادی غیرعقلایی ولی با این حال در سایر موارد عقلایی باشد.<sup>۶۷</sup>

واقعیت این است که عقلانیت نامحدود نیست و محدودیت عقلانیت وجود دارد. محدودیت عقلانیت درحقیقت محدود بودن ظرفیت فکر انسانی را جهت پیش‌بینی و حل مسائل پیچیده بیان می‌نماید. مشکلات زمانی بروز می‌کند که نبود اطمینان با محدودیت عقلانیت ترکیب می‌شود و آنجا که مدیران بنگاه‌ها در یک صنعت فرصت طلب می‌شوند (یعنی از موقعیت‌ها به نفع خود استفاده می‌کنند)<sup>۶۸</sup> نئوکلاسیک‌ها چنین فرض می‌کنند که تمام انسان‌ها از قدرت استدلال و منطق یکسان برخوردارند. آنها تفاوت بین افراد زیرک و باهوش و نادان و کودن را نادیده می‌گیرند.... به زعم آنها هر شخص دارای عقل سلیم، بالغ و به حد کافی باهوش است تا معنی پیچیده‌ترین تئوری‌ها را بفهمد. اگر او نتواند آن را به دست آورد مشکل نه در استعداد و هوش و ذکاوت آن بلکه در آموزش آن است. اشکال دیگر نئوکلاسیک‌ها نادیده گرفتن خطای فکری است. آنها به این نکته توجه نکرده‌اند که

حتی صادق‌ترین انسان‌ها که تمام وقت خود را وقف تحقیق در مورد حقیقت نمایند نیز ممکن است اشتباه کنند. این پیش‌فرض مانع از آن می‌شود که آنها توجیه‌کننده‌ایدئولوژی‌ها و دکترین‌های متافیزیکی گذشته باشند. تصمیم‌گیری عقلانی مستلزم داشتن تخصص جامع در تمام شرایط و در برابر تمام احتمالات و حوادث جهت انجام بهترین عمل در بین گزینه‌های مختلف است اما یک چنین توان محاسباتی جامع غیرممکن است و اینکه ایده‌های کلیدی آن برای سال‌ها بدون تغییر می‌ماند که صحیح به نظر نمی‌رسد.<sup>۶۹</sup>

تأکید سایمون بر محدودیت عقلانیت این نیست که مشکل صرفاً مربوط به دانش است یعنی نبودن اطلاعات بلکه مشکل مربوط به پردازش اطلاعات است. یعنی تمام عناصر لازم برای یک تصمیم‌گیری عقلایی وجود دارد اما مشکل عدم امکان پردازش هم آن اطلاعات است.<sup>۷۰</sup> اما باید توجه داشت که:

اولاً، مهمترین استفاده از عقلانیت، فکر خردمندانه و عاقلانه است و نه رفتارهای نسنجیده. اگر درک و فهم عقلانیت قویاً مربوط به استفاده سیستماتیک از منطق باشد استفاده‌هنجاری از عقلانیت در مرکز توجه قرار می‌گیرد. عقلانیت به ما دانش بیشتری بر روی اعمال و احساسات در زندگی می‌دهد.

دوم، استفاده از «انتخاب عقلایی» در اقتصاد و موضوعات مرتبط اغلب غیرمستقیم است. مخصوصاً به عنوان یک ابزار رفتار عملی و واقعی و این اغلب استفاده از عقلانیت را تحت الشعاع قرار می‌دهد. در این روش مستقیم ابتدا ویژگی انتخاب عقلانی معرفی می‌شود و بعد فرض می‌کنیم که رفتار واقعی با رفتار عقلانی سازگار و منطبق است.

سوم، علاقه غیرمستقیم به عقلانیت صرفاً محدود به پیش‌بینی یا تشریح رفتار نمی‌شود. استفاده‌های محتمل دیگری نیز وجود دارد و یکی از آنها مربوط به استفاده گسترده از عقلانیت در فهم اینکه دیگران چه کار می‌کنند و اینکه آنها چه می‌دانند و از آنچه می‌دانند ما چه می‌توانیم یاد بگیریم و غیره برای مثال، پس از ورود به محل فروش بلیط در ایستگاه قطار اگر ما با چند پنجره روبرو شویم که در مقابل هر یک صف طویلی کشیده شده به غیر از یکی از آنها که در آن کارمند هست اما هیچ‌کس در صف نیست. ما سعی نمی‌کنیم که به سمت آن پنجره برویم و چنین فرض نمی‌کنیم که دیگران نادان هستند و نمی‌توانند از این فرصت استفاده می‌کنند و یا به علت غیرعقلایی آن را نمی‌دانند، بلکه یک پیش‌فرض اساسی نظیر حداقل عقلانیت ما را وادار می‌سازد که به دنبال دلایل دیگری باشیم و این فکر درست را بکنیم که آن پنجره کار نمی‌کند.

چهارم، عقلانیت مستلزم آن است که نه تنها دیگران را بفهمیم و زندگی را بشناسیم

بلکه هر تلاشی جهت همکاری و رقابت مستلزم آن است که در مورد اینکه از دیگران چه انتظاری داریم خواه در مورد ابتکاراتشان و یا در واکنش آنها به چیزی که احتمالاً ما انجام می‌دهیم تصویری در ذهن داشته باشیم. در نتیجه عقلانیت نامحدود با دنیای واقعی سازگاری ندارد.

رابرت سوگن در این رابطه می‌نویسد: <sup>۷۱</sup>

«زمانی نه چندان دور بود که بنیان تئوری عقلانیت به نظر استوار می‌آمد و کار نظریه‌پرداز اقتصادی این بود که می‌باید از تبعات پیچیده سیستمی از آکسیوم‌های ساده و بدون مناقشه بیرون بکشد. اما به طور فزاینده‌ای آشکار شده است که این بنیان‌ها کمتر از آن چیزی که فکر می‌کردیم مطمئن هستند و اینکه آنها نیاز به بررسی مجدد دارند و احتمالاً باید مجدداً ساخته شوند. شاید لازم باشد نظریه‌پردازان اقتصادی به همان اندازه که ریاضی دان هستند فلسفه را نیز باید بخوانند.»

در دنیای واقعی پیش‌بینی بسیار دشوار است و یا لااقل به دلیل وجود عوامل خارج از کنترل انسانی هدف‌گذاری دشوار می‌گردد.

«انسان در اختیار نیروها و قدرت‌هایی است که خارج از کنترل اوست. او سعی دارد در عمل تا آنجا که ممکن است از چیزی اجتناب کند که فکر می‌کند به او آسیب می‌رساند. او در نهایت موفقیت محدودی خواهد داشت و او هرگز از قبل نمی‌داند تا چه حدود عمل او به هدفی می‌رسد که به دنبال آن است و اگر به آن هدف هم دست یابد آیا آن هدفی که او یا دیگران از قبل به دنبال آن بودند، بهترین انتخاب در بین گزینه‌هایی است که در آن لحظه انتخاب برای او باز بودند.» <sup>۷۲</sup>

«اگرچه پیشرفت علوم طبیعی حوزه چنین اعمالی علمی را گسترش می‌دهد، اما نمی‌تواند بیشتر از یک محدوده کوچک از حوادث ممکن را پوشش دهد و حتی در داخل این حاشیه هرگز اطمینان صد در صد (مطلق) وجود ندارد. دستیابی به نتیجه مورد نظر ممکن است در نتیجه مداخله نیروهای ناشناخته یا خارج از کنترل بشری، ناممکن شود. مهندسی تکنولوژی نمی‌تواند عنصر اتفاقی یا شانسی را در برابر بشر از بین ببرد. تنها تا حدودی حوزه آن را محدود می‌سازد همیشه یک محدوده‌ای وجود خواهد داشت که به

دلیل محدود بودن دانش انسان به صورت حلقه و مدار شانس خالص ظاهر می‌شود و زندگی را به صورت یک قمار نشان می‌دهد. انسان و کارهایش همواره در معرض حوادث پیش‌بینی نشده و کنترل نشده قرار دارند. او نمی‌تواند با اتکا به شانس خوبی که دارد به سیستم بانکی کمک کند تا از آسیب در امان بمانند. حتی افراد کودن نیز می‌توانند این را ملاحظه کنند که رفاه آنها نهایتاً بستگی به نیروهایی دارد که خارج از حوزه دانش، هوش و استعداد پیش‌بینی و آینده‌نگری است. در ارتباط با این نیروها تمام برنامه‌ریزی‌های انسانی بیهوده است. این چیزی است که یک فرد مذهبی در فکر دارد و آنها را فرمان‌ها و احکام غیرقابل فهم خداوندی می‌داند و به دعا و نماز متوسل می‌شود.»<sup>۷۳</sup>

اما با فرض اینکه افراد به دنبال نفع شخصی خود باشند این سؤال مطرح می‌شود که تحت چه شرایطی نفع جامعه تأمین می‌شود؟ پاسخ چنین است؟

«اینکه آیا افرادی که در پی منافع خود هستند منجر به نفع برای عموم جامعه می‌شوند بستگی به شرایط نهادی دارد که در درون آن، آنها منافع خود را دنبال می‌کنند هر دوی کارایی ناشی از دست‌نمائی و تراژدی مشترکات حاصل تلاش انسان‌ها در جهت منافع خود است. اما در یک ساختار نهادی مناسب این موجب منافع اجتماعی می‌شود در حالی که در ساختاری دیگر به ضرر تبدیل می‌شود. اقتصاد نهادگرای جدید توجه متخصصین را مجدداً به این مسئله جلب کرده که تا چه حد دستاوردهای اجتماعی مربوط به چارچوب نهادی است که در درون آن افراد با هم روبرو می‌شوند. اما مهم است که بدانیم اقتصاددانان سیاسی کلاسیک و نئوکلاسیک‌های اولیه همگی این نکته اساسی را در نظر داشتند اما در اواسط قرن بیستم بود که شیفته فرمول‌های اثباتی تعادل عمومی رقابتی از یک طرف شدند و از طرف دیگر، تحت تأثیر نظریات متغیرهای جمعی و کلی کینز قرار گرفتند که این دو اتفاق پیش شرط‌های نهادی لازم برای همکاری اجتماعی را در پشت ابرها پنهان ساخت.»<sup>۷۴</sup>

در رویکرد علوم اجتماعی داده‌ها و مشاهدات عینی نسبت به علوم طبیعی در مقیاس

کمتری مطالعه می‌گردد. زیرا بخش قابل توجهی از عمل انسان براساس داده‌های عینی نیست بلکه براساس تصوراتی است که مردم از واقعیات دارند. انسان براساس اینکه چگونه یک کار عملی است رفتار می‌کند. لذا رفتار یک فرد قابل تعیین نیست. افراد از نظر مهارت و توانایی متفاوتند. بعلاوه آنها می‌توانند از اشتباهات خود عبرت بگیرند. در نتیجه نه تنها رفتار انسان تا حدود زیادی غیرقابل پیش‌بینی است و آینده‌ای را که پیش‌بینی می‌کنند معلوم نیست لذا هزینه‌ها ذهنی هستند. هزینه‌های جایگزینی و ارزیابی‌های مربوط به آنها در فکر تصمیم‌گیر است و یک امر ذهنی است لذا هزینه‌ها اساساً ذهنی هستند زیرا منعکس‌کننده هزینه‌های فرصت هستند.

لذا هزینه‌ها در ذهن و فکر محاسبه و پردازش می‌شوند. تصمیم‌گیر هنگام تصمیم‌گیری براساس آنها صورت می‌گیرد. هیچکس راجع به هزینه‌های جایگزین چیزی نمی‌داند. لذا هزینه‌ها از فرایند تصمیم‌گیری جدا نیستند. نهادهای اجتماعی نظیر بازار، قوانین و آداب و رسوم و زبان را نمی‌توان بر طبق میل تغییر داد. آنها همانگونه که هایک<sup>۷۵</sup> گفته است؛ نتیجه اعمال انسانی اما نه «طرح انسانی» هستند. یک چنین نظم خودجوش در تاریخ به نحوی شکل می‌گیرد که آن شکل روابط اجتماعی را نمی‌توان همیشه بدون مداخله شخص ثالث برطرف نمود و هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم که فرایند خودجوش به صورت عمومی و خودکار عمل کند و بتوان با اتکاء آن قوانین مناسبی وضع نمود که منعکس‌کننده نظم خودجوش بازار باشد.

لذا بحث نظم خودجودش را نمی‌توان به عنوان یک اصل برای تدوین قانون مورد استفاده قرار داد. مسئله دیگر این است که ما نمی‌توانیم بر ایده نظم خودجوش در هنگام خلق قانون اتکا کنیم. مشکل می‌توان پذیرفت که توسعه خودجوش منجر به نتایج مطلوبی شود. تجربه نشان داده است که تغییرات مهمی در قوانین اجتماعی و کارگری از طریق مداخلات آگاهانه صورت گرفته است و این تردید وجود دارد که نظم خودجوش بتواند منجر به این تغییر و تحولات شود.<sup>۷۶</sup>

اغلب اقتصاددانان قبول دارند که وقتی صحبت از هزینه می‌شود، هزینه فرصت مدنظر است. هزینه فرصت اشاره به فرایند تصمیم‌گیری فرد دارد. در انتخاب هر فردی باید به گزینه‌های مختلف وزن و ضریب داده شود. هزینه انتخاب یک گزینه مربوط به ارزش تخمین هزینه فرصت‌هایی دارد که در گزینه‌های دیگر از دست می‌رود که ممکن است برحسب مطلوبیت بیان شود.

از این منظر، هزینه منحصراً به عهده فرد تصمیم‌گیری می‌افتد. باید توجه داشت که بر این اساس، هزینه به دو دلیل ذاتاً یک امر ذهنی است. اول اینکه، هزینه خود را به شکل



مطلوبیت نشان می‌دهد و مقایسه آن بین افراد دشوار می‌شود و ثانیاً، هزینه بر انتظارات ذهنی افراد دلالت دارد و گزینه‌های ذهنی فرد را نشان می‌دهد.<sup>۷۷</sup>

بنابراین، این تنها تجربه فرد است که دانش واقعی، را ارائه می‌نماید. لذا متدولوژی فردگرایی اهمیت می‌یابد. اما ذهنی بودن قلمرو وسیع‌تری دارد. هرگونه تغییر در شرایط بازار موجود دلالت بر انتقال منابع در بین افراد دارد. برای اینکه نشان دهیم که از نظر نئوکلاسیک‌ها و چگونه رفاه اجتماعی از طریق انتقال منابع مورد استفاده A به B بهبود می‌یابد، لازم است که هزینه نهایی و مزایای نهایی افراد با هم مقایسه شود. اما از آنجائی که تغییر تنها با گذشت زمان امکان‌پذیر است این مقایسه باید به صورت بین‌زمانی باشد. این مسئله به طور خودکار اجرای معیار رفاهی استاندارد را ناممکن می‌سازد.

بوکانان به صورت اجمالی موضوع ذهنی بودن هزینه و درآمد را توضیح می‌دهد:<sup>۷۸</sup>

«هزینه چیزی است که تصمیم‌گیرنده از دست می‌دهد و یا فدا می‌کند وقتی که یک گزینه را برای دیگری انتخاب می‌کند. لذا هزینه در ارزیابی او شامل نفع و مزیت یا مطلوبیتی است که او پیش‌بینی می‌کند که باید در نتیجه انتخاب از دست بدهد.... هزینه یک امر ذهنی است و تنها در فکر تصمیم‌گیر یا انتخاب‌کننده است.... هزینه نمی‌تواند به وسیله کسی غیر از شخص تصمیم‌گیر اندازه‌گیری شود. زیرا هیچ راهی وجود ندارد که تجربه ذهنی و درونی یک فرد مستقیماً مشاهده و ملاحظه شود.»

جامعه به وسیله ایده‌ها اداره می‌شود و ایده‌های جدید نیروهای واقعی پیش‌برنده تاریخ بشری است.

«تاریخ ثبت اعمال انسانی است. عمل انسان تلاش آگاهانه انسان برای جایگزین کردن شرایط رضایت‌بخش‌تر برای شرایط کمتر مناسب است. ایده‌ها تعیین می‌کنند که چه چیزی باید شرایط بیشتر و یا کمتر رضایت‌بخش را تعیین کنند و چه وسیله‌ای برای تغییر به کار گرفته شود. لذا ایده‌ها موضوع اصلی مطالعه تاریخ‌اند.... تکوین و پیدایش هر ایده جدید نوآفرینی است و آن چیز جدید و ناشنیده را به کارهای دنیا می‌افزاید. دلیل اینکه تاریخ خود را تکرار نمی‌کند این است که هر وضعیت تاریخی انجام تمام و کمال عملیات ایده‌هایی است که نسبت به سایر ایده‌هایی که در موقعیت‌های تاریخی دیگر عمل کرده‌اند، متفاوتند.»<sup>۷۹</sup>

میزز<sup>۸۰</sup> ادامه می‌دهد و می‌نویسد که جوهر تمدن در ایده‌هاست. اگر ما بخواهیم تمدن‌های مختلف را از هم تمیز دهیم تفاوت خاص آنها را تنها می‌توان در معنی ایده‌ها ملاحظه نمود.<sup>۸۱</sup>

راتبارد این نظر را که می‌توان بین قیمت‌های رقابتی و انحصاری تمایز قائل شد مردود می‌شمارد. او می‌نویسد:<sup>۸۲</sup>

«من به این نتیجه رسیده‌ام که تئوری در اساس احمقانه است. من با میزز در خصوص موضوع‌های نظری اقتصاد اختلاف زیادی ندارم اما در این مورد به خصوص من فکر می‌کنم او خود را از اسارت رویکردهای کهنه نئوکلاسیک آزاد نکرده است. مسئله کلیدی در اینجا این است که ما چگونه «قیمت رقابتی» را می‌دانیم. اگر ما تشریح این رویکرد را در کتاب فترز<sup>۸۳</sup> تحت عنوان «اصول اقتصاد» برای مثال مرور نمائیم، قیمت رقابتی را خواهیم دید و انحصارگر منحنی تقاضای خود را براساس این قیمت ارزیابی می‌کند. اما در حقیقت ما هرگز قیمت رقابتی را نمی‌دانیم. قیمت رقابتی نتیجه یک عمل است و داده شده نیست. حتی وقتی که ما ملاحظه نمائیم که یک فرد سرمایه‌گذاری و تولیدش را در مورد یک محصول معین محدود سازد و قیمت را بالا ببرد هرگز نمی‌دانیم که این یک حرکت از «قیمت رقابتی» به «قیمت انحصاری» یا از «نزدیک حالت رقابتی» به سمت «قیمت رقابتی» است. همانگونه که میزز بارها به ما آموخته است، اگر یک مفهوم جدا از دنیای واقعی و عمل واقعی باشد و به عنوان یک واقعیت به کار گرفته شود حتی اگر ایده‌آل باشد غیر معتبر است.

بنابراین، کل مفهوم قیمت رقابتی در مقابل قیمت انحصاری باید به فراموشی سپرده شود. در بازار آزاد تنها «قیمت بازار آزاد» است که رقابتی است. زیرا خریداران و فروشندگان آزادانه با یکدیگر رقابت می‌کنند و این نه تنها برای یک فروشنده انفرادی صحیح است بلکه همچنین برای یک کارتل صحیح است. زیرا من تا حدودی به یک نتیجه انقلابی تری رسیده‌ام که هیچ اشکالی در ایجاد کارتل نیست وقتی که داوطلبانه باشد وقتی که تعدادی بنگاه در هم ادغام می‌شوند و یک کارتل را تشکیل می‌دهند چه اتفاقی می‌افتد؟ در عمل دارایی خیلی از افراد با هم جمع می‌شود و بر طبق سهم مالکیت و دارایی‌شان و قراردادی که منعقد می‌نمایند به وسیله

همه آنها اداره می‌شود.

اما چگونه این فرایند از تشکیل یک شرکت معمولی متفاوت است. وقتی که افراد مختلف سرمایه و دارایی خود را با هم جمع می‌کنند و بر طبق یک قرارداد داوطلبانه عمل کنند کوچکترین تفاوتی ندارد.»

برخلاف نئوکلاسیک‌ها که بازار آزاد را اساساً مشابه مدل «رقابت کامل» والراس معرفی می‌کنند، میز هشدار می‌دهد:

«مقررات و کنترل‌ها با هدف حفظ رقابت اساساً مربوط به اقداماتی نمی‌شود که در جهت حفظ نظم حقوق مالکیت است. این یک اشتباه عام است که رقابت بین چندین تولیدکننده یک محصول را به عنوان جوهر و ماهیت یک نظم لیبرال می‌بینند. در حقیقت مفهوم اصلی لیبرالیسم کلاسیک مالکیت خصوصی است و نه مفاهیمی که اشتباه فهمیده شده مثل رقابت آزاد. این مهم نیست که چند استودیو ضبط صوت وجود داشته باشد. اما این مهم است که وسایل تولید ضبط صوت در مالکیت خصوصی و نه دولتی باشند. این اشتباه در فهم لیبرالیسم همراه با تبیین آزادی که تحت تأثیر فلسفه حقوق طبیعی است منجر به تلاش‌هایی جهت ایجاد مانع برای گسترش و توسعه شرکت‌های بزرگ از طریق قوانین مربوط به کارتل‌ها و تراست‌ها شده است.»<sup>۸۴</sup>

متافیزیک، فلسفه و مذهب واقعیاتی انکارناپذیرند اما مشکل اینجاست که واقعیات مبتنی بر آنها را نمی‌توان از طریق مشاهدات و منطق تبیین نمود. بنابراین، نمی‌توان به عنوان فرضیه علمی آنها را بیان نمود بلکه باید اساساً مبتنی بر قضاوت ارزشی باشد. قضاوت‌های ارزشی و اهداف غایی انسان فراتر از «بررسی عقلایی» است. به عبارت دیگر، اهداف غایی را احتمالاً نمی‌توان از طریق منطق و با مشاهدات تبیین نمود.

«ویژگی برجسته اهداف غایی این است که آنها کلاً مبتنی بر قضاوت ذهنی و شخصی افرادند که نمی‌توان آنها را اندازه‌گیری نمود و یا به وسیله شخص دیگر اصلاح نمود. هر شخص خود تنها و آخرین قاضی در مورد موضوعاتی است که مربوط به رضایت و خوشحالی او است.»<sup>۸۵</sup>

علم چیزی را برای گفتن درباره هدف غایی بشر و یا قضاوت‌های ارزشی او ندارد. اما دانشی را در مورد وسایل و ابزار زمینی برای دستیابی به اهداف دنیوی فراهم می‌کند.

بنابراین، برای انسان قبل از هر چیز یافتن یک حداقل توافق در مورد همکاری در زندگی است. علی‌رغم تفاوت‌هایی که در اعتقادات و قضاوت‌های ارزشی وجود دارد مذاهب مختلف از مسلمان و مسیحی گرفته تا یهودی و دیگر مذاهب که ممکن است در مورد وسایل و روش‌های خدانشناسی با هم در توافق نباشند اما همه آنها می‌توانند ملاحظه کنند که تقسیم کار بیشتر بهتر از تقسیم کار کمتر است و یا قیمت‌های پولی برای محاسبات اقتصادی ضروری هستند. در نتیجه یک جامعه باز می‌تواند به خوبی کار کند حتی وقتی که اعضاء آن از قضاوت‌های ارزشی مشابه برخوردار نباشند.

تأکید بر علم عمل‌شناسی<sup>۸۶</sup> به خاطر آن است که مناسبت وسایل مختلف را برای رسیدن به هدف تحلیل می‌کند. در علم عمل‌شناسی هدف داده شده است اما منظور این نیست که انسان نمی‌تواند هدف را تعیین کند یا اینکه انتخاب هدف درست مشکل‌ساز نیست بلکه به این مفهوم است که انتخاب هدف خارج از قلمرو این علم است.<sup>۸۷</sup> تحقیقات علمی انسان نمی‌تواند فراتر از محدوده حواس و افکار بشر پیش برود...<sup>۸۸</sup> اینکه انسان در تحقیقاتش برای دانش به فلسفه و خدانشناسی مبادرت می‌ورزد دقیقاً به خاطر آن است که هدف آن تشریح مسائلی است که علوم طبیعی نمی‌تواند پاسخ دهد.<sup>۸۹</sup> هنوز سؤال‌اتی وجود دارد که علم نتوانسته است به آنها پاسخ دهد نظیر اینکه چه چیز رفتار ام‌ها را تعیین می‌کند؟ آیا زمان یک مرحله شروع داشته است؟ آیا روح می‌میرد؟ علم فقط می‌تواند تا زمانی که بر واقعیات مطمئن اتکاء کند، پاسخ دهد.

### ۲-۳- تناقضات و ابهامات درونی نظریه نئوکلاسیک‌ها<sup>۹۰</sup>

رقابت کامل پنج مشخصه استاندارد دارد که شامل نبودن ممنوعیت و یا محدودیت در ورود به کسب و کار و یا خروج از آن، وجود تعداد زیاد تولیدکننده کوچک محصول مشابه، اطلاعات کامل و بنگاه‌های قیمت‌پذیر.<sup>۹۱</sup> اینکه یک تعریف تا چه حد در دنیای واقعی تعبیر درست می‌شود در فهم موضوع کمک بسیار می‌نماید.<sup>۹۲</sup> در ابتدا فرضیه کالاهای مشابه را در نظر بگیرید. اگر لازم باشد تا همه کالاها یکسان و مشابه باشند در آن صورت رقابت براساس کیفیت و نوع محصول اهمیت خود را از دست می‌دهد. این بدان معنی است که اگر رقابت کامل وجود داشته باشد بنگاه‌ها نمی‌توانند سعی کنند که محصول خود را نسبت به رقبا متفاوت و یا بهتر سازند لذا مفهوم «رقابت کامل» در عمل یک جنبه بسیار اصلی و مهم رقابت را نادیده می‌گیرد. رقابت واقعی مبتنی بر تنوع و تفاوت کالایی است و لذا این یک تناقض آشکار است.

فرضیه دوم مبنی بر اینکه در صنعت باید تعداد زیادی بنگاه کوچک و هم‌اندازه باشند تا رقابت کامل برقرار شود؟! این مسئله نیز اصل رقابت بنگاه‌ها را نادیده می‌گیرد. هدف از رقابت این است که بنگاه‌ها هزینه خود را کاهش دهند و یک حاشیه سودی را در مقایسه با رقبا داشته و از صرفه‌های اقتصادی مقیاس برخوردار شوند و این یکی از جنبه‌های مهم رقابت واقعی در بازار است. اگر هر صنعتی از تعداد زیادی بنگاه کوچک تشکیل شده باشد هزینه در خیلی از صنایع بیشتر خواهد بود و این موجب کاهش توانایی تولید و سطح رفاه زندگی مردم خواهد شد که در حقیقت در تضاد با هدف رقابت واقعی است.

فرضیه سوم مبنی بر نبودن موانع ورود به کسب و کار و خروج از آن را در نظر بگیرید که اشکال مختلف دارد. دو نوع مهم آن مربوط به موانع طبیعی و دیگری موانع تحمیلی توسط دولت است. موانع طبیعی نظیر نیاز به سرمایه زیاد برای ورود به کسب و کار، وابستگی مصرف‌کنندگان و علاقه آنها به یک محصول و براند معین و یا اطلاع و دانش چگونگی تولید و توزیع توسط بنگاه که همگی بخشی از رقابت در تجارت آزاد و داوطلبانه محسوب می‌گردند.<sup>۹۳</sup>

برای مثال، یک بنگاه با تولید محصول خوب مصرف‌کنندگان را به طرف خود جلب می‌کند به طوری که آنها به راحتی و آسانی به سمت براند دیگری نمی‌روند و یا یک بنگاه صاحب دانش و تجربه است و لذا همه اینها برای آنها مزیت ایجاد می‌کند و ورود رقبا را با مشکل مواجه می‌سازد.

اما شکل دیگر موانع ورودی سیاست دولت است. تحمیل قوانین و مقررات و ضرورت اخذ مجوز و موانع محدودکننده دیگر فضای کسب و کار، مانع رقابت و تجارت آزاد و داوطلبانه می‌شود. دولت با جلوگیری از رقابت برخی بنگاه‌ها (نظیر فرانسیز انحصاری دولتی) و رقابت سایر بنگاه‌ها را دشوار می‌سازد. (نظیر تعرفه سهمیه و صدور مجوز) یا با ایجاد مزیت مصنوعی برای بعضی شرکت‌ها (از طریق سوبسید) اینگونه موانع رقابتی را ایجاد می‌کند.

نادیده گرفتن این تفاوت‌های بنیادی بین این دو نوع موانع ورودی، رقابت کامل را با مشکل مواجه می‌سازد، زیرا این دو موضوع را یکسان فرض می‌کند و بین آنها تفاوت نمی‌گذارد. تنها برای این مسئله بسنده می‌شود که وقتی که موانع وجود دارد رقابت کم می‌شود. این یعنی یکسان دانستن موانع ورود به کسب و کار در صنایع و فعالیت‌هایی نظیر تاکسیرانی که از حمایت‌های دولتی برخوردار است و موانع ورودی دولتی و یا شرکت‌های کامپیوتری و الکترونیک که سرمایه زیادی لازم دارند و کارآفرینان در آنجا به

آسانی ریسک نمی‌کنند. لذا اگرچه ممکن است هر دوی این صنایع فاقد رقابت باشند و در هر دو موانع ورودی وجود دارد. اما فعالیت‌های مربوط به صنعت الکترونیک شدیداً رقابتی است به خاطر نیاز به سرمایه بالا و قیمت پایین که در آن صنعت به دست آمده است. دستیابی به قیمت‌های پایین در نتیجه رقابت حاصل شده است.

فرضیه دیگر اطلاعات کامل است. اینکه گفته می‌شود اطلاعات باید کامل باشد در صنعت تا کاملاً رقابتی گردد نیز نادرست است. اطلاعات کامل بر آن دلالت می‌کند که انسان می‌باید علم لایتناهی داشته و همه چیزدان باشد تا رقابت وجود داشته باشد اما ماهیت رقابت همین است و بخشی از رقابت مربوط به رقابت درباره کسب اطلاعات و دانش است. رقابت برای کسب دانش درباره شیوه تولید، توزیع، درباره مصرف‌کنندگان و رقابت بین بنگاه‌ها جهت انتشار اطلاعات در مورد خودشان از نظر آگهی و تبلیغ همگی جوانب مختلف رقابت واقعی هستند و همین است که تفاوت را می‌سازد اما در بعضی از کشورهای فقیر آسیا و آفریقا که تقریباً نیمی از مردم کم‌سواد و یا بی‌سوادند مفهوم اطلاعات کامل قابلیت کاربرد ندارد.

فرضیه قیمت‌پذیر بودن بنگاه‌ها نیز با اشکال مواجه است. این ویژگی نیز با واقعیت فاصله دارد. خیلی از بنگاه‌ها قیمت‌ها را براساس هزینه تولید تعیین می‌کنند. بنگاه‌ها به صورت متراکم با هم رقابت می‌کنند و به طور مداوم هزینه‌های خود را کاهش می‌دهند و قیمت‌ها را پایین می‌آورند و از مزیت رقابتی در مقابل رقبای خود برخوردار می‌شوند لذا با فرض کردن قیمت‌پذیری بنگاه‌ها آنها جنبه مهم دیگر رقابت واقعی را نادیده می‌گیرند.

رقابت کامل در دنیای واقعی در هیچ مکانی وجود ندارد.<sup>۹۴</sup> گاهی ادعا می‌شود در کشاورزی، کشاورزان قیمت بازار را برای محصول خود می‌پذیرند اما در اینجا نیز خیلی از استانداردها برقرار نیست. اول اینکه، وارد شدن به فعالیت‌های مدرن زراعی هزینه بسیار سنگینی طلب می‌کند (خرید یا اجاره زمین و ماشین‌آلات پیچیده برای پردازش)، دوم اینکه، در اینجا نیز اطلاعات کامل وجود ندارد و سوم به خاطر اینکه ورود به این فعالیت‌ها نیاز به سرمایه و دانش زیاد دارد. به همین دلیل است که هایک می‌نویسد که رقابت کامل اصلاً شکل رقابت نیست و درحقیقت به معنی نبودن رقابت است.<sup>۹۵</sup> تحت رقابت کامل هیچ رقابتی برای ایجاد تفاوت در محصول وجود ندارد. هیچ رقابتی جهت بهره‌گیری و برخورداری از اقتصاد مقیاس برای پایین آوردن هزینه وجود ندارد و هیچ رقابتی برای دستیابی یا انتشار اطلاعات وجود ندارد. رقابت کامل مفهوم درستی نیست زیرا ارتباطی با ماهیت رقابتی واقعی ندارد و در هیچ جایی در دنیای واقعی وجود ندارد.

در حقیقت تعریف درست رقابت براساس رقابت است یعنی بنگاه‌ها سعی در تولید محصول متفاوت دارند. سعی می‌کنند هزینه‌ها را کاهش دهند و قیمت را پایین بیاورند و غیره.<sup>۹۶</sup>

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که درحقیقت رقابت کامل همانند سوسیالیسم مبتنی بر فلسفه برابری کامل از تمام زمینه‌هاست و براساس این اعتقاد است که افراد باید در تمام زمینه‌ها مثل هم باشند. همه باید درآمد برابر، فرصت برابر، توانایی برابر داشته باشند. نتیجه جامعه‌ای است که در همه جا هوش و استعدادها مساوی هستند و هیچ برتری یا تفاوتی نیست و این یعنی همان نگاه نادرستی است که هاپک در مورد آن هشدار داده است «به جای اینکه با مردم به صورت برابر رفتار شود تلاش می‌شود که همه با هم برابر شوند.»<sup>۹۷</sup>

لذا گفته می‌شود که اصولاً این نظریات در جهت رقابت و مقابله با نظریات سوسیالیستی مطرح شده است و به عنوان یک نظریه رقیب توسعه و گسترش یافته است.<sup>۹۸</sup> برای اینکه تئوری رقابت با تئوری مساوات طلبانه سوسیالیستی قرار گیرد، نظریه رقابت کامل مطرح گردید که همه چیز باید با هم برابر و هیچگونه تفاوتی وجود نداشته باشد. دنیایی که در آن افراد دقیقاً مثل هم باشند تنها در رقابت کامل است زیرا در رقابت کامل هیچ‌کس مزیتی در اطلاعات ندارد و همه تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان اطلاعات یکسان و کامل دارند. به همین ترتیب، تولیدکنندگان محصولات مشابه تولید می‌کنند و هیچ بنگاهی از نظر هزینه برتری ندارد و همه بنگاه‌ها یک اندازه هستند و با قیمت یکسان در بازار کالای مشابه را می‌فروشند. رقابت کامل یک ایده‌آل مساوات طلبانه سوسیالیستی است.<sup>۹۹</sup> در دنیای رقابتی، متفاوت بودن مخصوصاً اگر برتری باشد منجر به انحصار می‌شود.

مسئله این است که در سیستم برابری، برابری اصولاً استاندارد درستی نیست که از طریق آن در مورد چیزی قضاوت کرد. از نظر اقتصادی، اجرای سیاست‌های مساوات طلبانه منجر به استاندارد پایین زندگی از طریق قربانی کردن بخش مولد برای نامولد از طریق سیستم مالیاتی می‌شود و مانع از آن می‌شود که شخص از زحمات و فعالیت‌های خود به طور کامل بهره‌برداری نماید.

رقابت کامل تلاشی جهت پاک کردن نقش فرد در رقابت است. این رقابت دقیقاً مبتنی بر پایه و اساس اشتراکی است و بر این مبنا است که تفاوت فردی نمی‌باید در رقابت نقش ایفا نماید و درحقیقت هر تفاوتی باید محکوم شود و به عنوان قدرت انحصاری محکوم گردد. چیزی را که این تئوری نادیده می‌گیرد، رقابت بین افراد است.

اما رقابت مستلزم وجود نهادهای حقوقی و قضایی و قانونی است و شامل قوانین و مقررات شفاف، حاکمیت قانون و حقوق مالکیت است که اگر برقرار نباشند رقابت شکل نمی‌گیرد و هرج و مرج حاکم می‌شود. باید تأکید شود که قدرت انحصاری تنها وقتی وجود دارد که دولت از یک نیروی فیزیکی جهت حفظ یک بازار یا بخشی از آن برای یک یا چند فروشنده استفاده نماید. بر این اساس حق امتیاز، حق تألیف علامت تجاری موجب انحصار نمی‌شوند. اگرچه اغلب تصور می‌شود که براساس مفهوم اقتصادی انحصار به خاطر اینکه یک مانع ورودی ایجاد می‌کند، انحصار است.<sup>۱۰۰</sup>

اما حق امتیاز، حق تألیف و علامت تجاری از مالکیت دارایی‌های فکری حمایت به عمل می‌آورد و مانع استفاده از آنها توسط دیگران می‌شوند. درست همانگونه که دولت باید از تجهیزات و ماشین‌آلات کشاورزان، صنعت‌گران محافظت نماید و مانع از دزدیدن آنها شود همین کار را نیز باید در برابر دارایی‌های فکری انجام دهد.<sup>۱۰۱</sup>

حمایت و حفاظت از حق امتیاز حق تألیف و علامت تجاری موجب افزایش کارایی و بهره‌وری می‌شود و کیفیت را بهتر و عرضه کالا را بیشتر می‌کند. حق امتیاز انگیزه ایجاد می‌کند تا اختراعات جدیدی صورت گیرد و موجب بهبودی در اختراعات قبلی می‌شود. حق تألیف موجب بهبود کیفیت نوشتجات می‌شود و علامت تجاری یک انگیزه قوی برای بهبود کیفیت ایجاد می‌کند و شرکت‌ها را قادر می‌سازد از اعتبار خود استفاده نمایند و همه اینها مخالف انحصار است.

انحصار واقعی موجب کاهش کارایی اقتصادی کیفیت و عرضه کالا می‌شود و با حمایت از تولیدکنندگان انحصاری حقوق فردی نقض می‌شود. رقابت اقتصادی تنها از طریق تجارت و مبادله داوطلبانه صورت می‌گیرد و آن هنگامی است که حقوق مالکیت برقرار و قوانین و مقررات شفاف حاکم باشد و از حقوق مردم حمایت و حفاظت شود.<sup>۱۰۲</sup> و این چیزی است که حق امتیاز حق تألیف و علامت تجاری انجام می‌دهند و این بخشی از چیزهایی هستند که رقابت را امکان‌پذیر می‌سازند.

بهره‌گیری از اقتصاد مقیاس برای افزایش کارایی به معنی انحصار نیست اگرچه اغلب چنین تصور می‌شود.<sup>۱۰۳</sup> اقتصاد مقیاس از طریق رقابت شدید جهت کاهش هزینه و ذخیره کردن سرمایه، دستیابی به دانش جدید و کارایی در تولید و بهبود کیفیت صورت می‌گیرد. اگر بنگاه بخواهد رقابت کند باید بتواند هزینه‌هایش را کاهش دهد و از بنگاه‌های موجود پایین‌تر برود. انحصار تا زمانی که موجب نقض حقوق طبیعی دیگران نشود نمی‌تواند نامناسب باشد.



#### ۴- مصادیق مربوط به محدودیت‌های نظریه نئوکلاسیک

در زیر به طور خلاصه به برخی از محدودیت‌های نظریه نئوکلاسیک‌ها اشاره می‌شود:

##### ۴-۱- رقابت کامل

اقتصاد نئوکلاسیک رقابت را به عنوان یک حالت یا یک وضعیت تعریف می‌کند و نه به عنوان یک فرایند. آن رقابت کامل را به عنوان بازاری تعریف می‌کند که در آن تعداد بسیار زیادی بنگاه که از نظر محصول، ساختار هزینه، تکنیک تولید و اطلاعات بازار مشابه هستند فعالیت می‌کنند. اما دنیای واقعی رقابت فرایندی است که در آن بنگاه‌ها به طور پیوسته سعی در برقراری شرایط و وضعیت خود جهت کسب سود هستند. برای رقابت بازار نیازمند بنگاه‌هایی است که سعی در تحقیق و جستجو برای یافتن راه‌هایی است که بتواند از تفاوت در تولید، تکنولوژی، توزیع، دسترسی به اطلاعات و آگاهی از روند مصرف سود ببرند. این تفاوت‌ها ابعاد بسیار مهمی برای رقابت هستند. وقتی که مفهوم نئوکلاسیک رقابت در ذهن دانشجو وارد گردید، ارزیابی رقابت در دنیای واقعی و لذا سیاست‌هایی که ممکن است آن را ارتقاء بخشد منطقیاً غیرممکن می‌گردد.

##### ۴-۲- آزادی انتخاب

نئوکلاسیک‌ها دوست دارند مدام از آزادی انتخاب صحبت کنند.<sup>۱۴</sup> اما این حرفی توخالی است زیرا آنها عقلانیت را به روشی تعریف می‌کنند که انتخاب آزاد را از فضای مفهومی خارج می‌سازد. منظور آنها از عقلانیت این است که انتخاب آژانس‌ها در انطباق با مقیاس ترجیح آنهاست. یک فعال «عقلانی» در بین گزینه‌های مختلف موجود یکی را که در بالاترین رتبه قرار دارد انتخاب می‌کند.

رفتار عقلانی صرفاً به معنی رفتار بر طبق یک ترتیبی از گزینه‌ها برحسب مطلوبیت نسبی است. برای اینکه این رویکرد قدرت پیش‌بینی داشته باشد باید فرض کند که ترجیحات در طول زمان تغییر نمی‌کنند. لذا شرط اساسی عقلانیت نئوکلاسیک‌ها این است که افراد باید از انتخاب خود به نفع فکر گذشته بگذرند و لذا به صورت معوقه عمل کنند.

از این طریق مفهوم آزادی انتخاب از نظر معنی روزمره و فلسفی آن از بین می‌رود. در حالی که جامعه نیازمند اقتصادی است که قادر به تأمین آزادی انتخاب باشد.

## ۳-۴- عقلانیت انتخاب و ترجیحات

در اقتصاد نئوکلاسیک هیچ چیز بی چون و چراتر و خدشه‌ناپذیرتر از انتخاب عقلانی و مسئله عقلانیت نیست. هر کسی با این کلمات شناخته می‌شود. اما اقتصاددانان به این اصطلاحات معنی غیرمعارفی می‌دهند. اقتصاد نئوکلاسیک با یک مفهوم از قبل معلوم بازار و اقتصاد به عنوان سیستم تعیین‌کننده‌ای شروع می‌کنند که از طریق عمل آژانس‌ها به سمت تعادل کارای بازار تمایل دارند. این امر مستلزم آن است که آژانس‌ها همانند اجسام در سیستم نیوتن به روش مشخص رفتار کنند.

نئوکلاسیک‌ها روند معین رفتار را استنتاج می‌کنند که دنیای تخیلی آنها را به صورت منطقی امکان‌پذیر سازد و سپس اسم آن را «انتخاب عقلانی» یا «عقلانیت» می‌گذارند و بعد اعلام می‌دارند که این روشی است که مردم واقعی رفتار می‌کنند. اما خوشبختانه مردم چنین رفتاری ندارند. فعالان اقتصادی هر روز کارهای زیادی انجام می‌دهند که با تعریف «عقلانیت» نئوکلاسیک‌ها «غیر عقلایی» تعریف می‌گردد. نگاه به انتخاب سایر مصرف‌کنندگان به عنوان راهنما برای چیزی که یک شخص ممکن است خرید کند مثلاً یک سهم از شرکت‌ها، چون شما فکر می‌کنید که سایر مردم آن را خواهند خرید لذا ارزش آن بالا می‌رود یا خرید چیزی که قبلاً در مورد آن ترجیحی ابراز ننموده‌اید. این رفتارهای عادی مصرف‌کننده تحت مفهوم نئوکلاسیکی انتخاب عقلایی و عقلانیت محدود می‌گردد و خارج از حوزه تحلیل قرار می‌گیرند.

این نواقص به هم مربوطند. اقتصاد نئوکلاسیک خود رأساً نمی‌تواند یک مفهوم ثابت از فرد یا آژانس اقتصادی ارائه نماید. اما این سؤال مطرح می‌شود که ترجیحات که انتخاب فرد را تعیین می‌کنند از کجا می‌آیند یا ناشی می‌شوند؟ نه از طریق روابط بین شخصی افراد زیرا اگر تقاضای انفرادی به هم وابسته باشد مطلوبیت‌ها جمع‌پذیر نمی‌شوند و لذا تابع تولید بازار که ابزار تحلیل کلیدی نئوکلاسیک‌ها است تعریف نمی‌گردد و نه از جامعه، زیرا نئوکلاسیک‌ها براساس اتم نیوتن متدولوژی فردگرایی را تبدیل می‌نمایند بدین معنی که جامعه را باید برحسب فرد و نه به شکل دیگر تعریف نمود.

اما این تعریف مسائل زیادی را در ابهام می‌گذارد. اول اینکه ما برحسب هنجارهای فرهنگی طبقه‌بندی شده‌ایم و بعلاوه، سلیقه، ذائقه و ترجیحات ما تحت تأثیر آداب اجتماعی و سنت‌ها و نهادهایی قرار دارد که با آنها زندگی می‌کنیم. در نتیجه انتخاب فرد به نحو اجتناب‌ناپذیری با چارچوب اجتماعی در محدوده تاریخی و جغرافیایی عمل می‌کند. در نتیجه انتخاب فردی به نحو اجتناب‌ناپذیری به مسائل جغرافیایی، اجتماعی و

تاریخی عجیب است.

اگر یک اقتصاد در مورد سلیقه‌ها و ذائقه‌ها و شکل‌گیری ترجیحات چیزی برای گفتن نداشته باشد در آن صورت، بسیار ناشیانه و غیرمسئولانه است مخصوصاً در عصری که هم جوامع مصرف‌کننده و هم دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم با تهدیدات مربوط به تغییرات آب و هوایی روبرو است.

#### ۴-۴- مسئله ارزش

ارزش اساساً یک موضوع ذهنی است و لذا اقتصاد اساساً یک علم ذهنی است. کالاها خود هیچگونه ارزش ذاتی ندارند. آنها ارزش‌گذاری می‌شوند برای اینکه خواسته‌های انسانی و نیازهای انسانی را ارضاء می‌نمایند. واحدهای اولیه کالا که نیازهای مترکم و شدید یک مصرف‌کننده را برآورده می‌سازد ارزش بیشتری نسبت به واحدهای بعدی دارد. ارزش کالاها به هم مرتبط هستند و کالاها وابستگی متقابل دارند. نان ارزش دارد برای اینکه نیاز مستقیم مصرف‌کننده را تأمین می‌کند. آرد ارزش دارد برای اینکه برای پختن نان لازم است. گندم ارزش دارد برای اینکه جهت تولید آرد لازم است. گاو آهن، فولاد خیش و زمین و نیروی کار و غیره ارزش‌گذاری می‌شوند برای اینکه برای مثال اگر یک مواد خام لازم برای ترکیب با مواد دیگر وجود نداشته باشد فقدان آن مواد خام از مفید بودن و ارزش سایر مواد خام لازم می‌کاهد.

اگرچه ارزش یک کالا مستقیماً قیمت آن را تعیین نمی‌کند و عوامل مختلفی در آن نقش دارند. هزینه تولید به صورت غیرمستقیم قیمت را تعیین می‌کند یعنی هزینه بر میزان تولید کالا اثر می‌گذارد و این محدودیت تولید بر روی مقدار کالا اعمال می‌شود. هزینه صرفاً مخارج بر روی عوامل تولید و مواد خام یا داده‌ها نیست بلکه شامل هزینه فرصت است که در تمام تصمیمات و اعمال و رفتارهای انسان وجود دارد. هزینه یادگیری زبان آلمانی در هر دوره‌ای از دست دادن یادگیری زبان انگلیسی یا یادگیری ریاضیات است و یا ممکن است موجب از دست رفتن فعالیت‌های دیگر شود.

ارزش اقتصادی کالاها بستگی به مقدار کالا نسبت به نیاز انسان‌ها دارد. به عبارت دیگر، رابطه نیاز به کالا و عرضه است که قیمت را تعیین می‌کند و نه مقدار مواد خام یا نیروی کاری که در آن به کار رفته است. کارل منگر در این رابطه می‌نویسد: <sup>۱۵</sup>

«ضرورتاً هیچ ارتباط مستقیم و لازم بین ارزش یک کالا و اینکه آیا و به چه مقدار نیروی کار و دیگر منابع در آن به کار رفته وجود ندارد.... اینکه الماس

برحسب تصادف پیدا شود و یا از یک معدن با هزاران روز کار به دست آمده باشد از نظر ارزش آن تفاوتی نمی‌کند.»

قیمت‌ها ارزش نیستند بلکه صرفاً علامت توافق بین طرفین معامله و بیان‌کننده وضعیت بازارند و نه چیز دیگر و عوامل مختلفی بر آنها اثر می‌گذارد. از طرفی کمیابی اگرچه یک عنصر مهم تاثیر گذار بر ارزش یک کالا است اما به خودی خود تعیین‌کننده ارزش یک کالا نیست.

رابینز<sup>۱۶</sup> در این باره می‌نویسد:

«تخم مرغ گندیده ممکن است کمیاب باشد اما اگر مردم تمایلی به تخم مرغ‌های گندیده نداشته باشند در آن صورت حتی یک تخم مرغ «زیادی» است. لذا به نظر آنها ارزش زیادی ندارد. در مقابل اگر مردم الماس را دوست داشته باشند در آن صورت درک آنها این است که حتی وقتی که مقدار زیادی از آن وجود داشته باشد کمیاب یا کم تلقی می‌شوند و لذا قیمت بالایی خواهند داشت در نتیجه مفهوم نئوکلاسیک کمیابی متفاوت از مفهوم کلاسیک عنصر ذهنی است.»

#### ۴-۵- تفکیک‌پذیری و اندازه‌گیری مطلوبیت

تئوری محصول نهایی توزیع درآمد که توجیه‌کننده و تشریح‌کننده نحوه توزیع درآمد در جامعه است با دو مشکل اساسی مواجه است. اول، بازار رقابتی است که مانع از استثمار می‌شود یعنی اگر کارگر راضی نباشد می‌تواند به جای دیگر منتقل شود و در جایی دیگر کار کند. اگر رقابت کامل نباشد که دنیای واقعی چنین است این نظریه با مشکل مواجه می‌شود. مسئله دیگر این فرضیه است که می‌توان به صورت عینی و دقیق سهم و اندازه کمک و مشارکت کارگران در تولید را تعیین نمود. چیزی که در اکثر موارد غیرممکن است. اندازه‌گیری یک امر ذهنی است. هنر نقاشی یک هنرمند نزد فرد ناآشنا به هنر یک لکه جوهر است یعنی مهم این است که چه کسی اندازه‌گیری می‌کند و در مورد معیار تصمیم می‌گیرد.

تفکیک و اندازه‌گیری مطلوبیت ناممکن است.<sup>۱۷</sup> گفته می‌شود انسان براساس چیزهایی عمل می‌کند که از نظر عملی مناسب است. انسان می‌تواند اقدامات بی‌نهایت ریز را ملاحظه نماید. آن برای او بی‌معنی و نسبت به عمل او نامناسب است.<sup>۱۸</sup> منظور این است

که برای اینکه از چیزی مشتق گرفته شود باید پیوسته و مداوم باشد و لذا راتبارد معتقد است که بیشتر اقتصادهای ریاضی درگیر این اشتباه بنیادی هستند.<sup>۱۰۹</sup> انتخاب واقعی همیشه به صورت گسسته است و نه پیوسته.

این فرضیه پیوستگی در ارتباط با عرضه و تقاضا و تعادل نیز صادق است. اگر پیوستگی نمی‌تواند مورد قبول واقع شود به خاطر اینکه انسان نمی‌تواند اقدامات بی‌نهایت کوچک و ریز را ملاحظه کند در آن صورت برای انسان غیرممکن است که نه تنها مقدار بی‌نهایت کوچک از کالا یا پول را ببیند و ملاحظه کند. اگر فرضیه پیوستگی مردود شود و فرضیه گسستگی پذیرفته شود در آن صورت منحنی‌های عرضه و تقاضا هرگز یکدیگر را قطع نخواهند کرد و برابر نخواهند شد و لذا قیمت تعادلی وجود نخواهد داشت.<sup>۱۱۰</sup>

ضمن اینکه اصل تئوری نزولی بودن منحنی تقاضای کل برای یک محصول به این علت مردود می‌گردد که گفته می‌شود که ترجیحات انفرادی مصرف‌کنندگان مشابه نیست و نمی‌توان پذیرفت که با تغییر ثروت افراد تغییر نمی‌کنند. از طرفی منحنی‌های بی‌تفاوتی در عمل نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا انتخاب دلالت بر ترجیح دارد. راتبارد در این باره می‌نویسد:

«خطای بنیادی این است که بی‌تفاوتی نمی‌تواند پایه و اساس عمل یک فرد باشد. اگر یک شخص واقعاً بین دو گزینه بی‌تفاوت باشد او نمی‌تواند بین آنها انتخابی صورت دهد و لذا انتخاب نمی‌تواند مبین بی‌تفاوتی باشد.»<sup>۱۱۱</sup>

#### ۶-۴- انسان اتمی

نئوکلاسیک‌ها بر انسان اتمی تأکید دارند که همواره منفعت طلب و حداکثرکننده نفع شخصی است که در آن عواطف، احساسات و از خودگذشتگی جایی ندارد و سیستم اقتصادی همانند سیستم فیزیکی عمل می‌کند در حالی که چنین نیست. واقعیت آن است که یک اقتصاد متشکل از انسان‌هایی است که با یکدیگر روابط متقابل و استراتژیک دارند و چون انسان‌ها فکر می‌کنند، برنامه‌ریزی می‌کنند و بعد تصمیم می‌گیرند آنها خیلی پیچیده‌تر از اتم هستند.<sup>۱۱۲</sup>

مشکل واقعی انتخاب فردی این است که افراد مثل اتم نیستند بلکه در واحدهای اجتماعی نظری خانواده، جامعه، ملت زندگی می‌کنند. در آن واحدهای اجتماعی تصمیمات به صورت منزوی و تجربیدی گرفته نمی‌شود بلکه از طریق فرایندی اجتماعی به مذاکره گرفته می‌شوند یعنی نقش فرهنگ‌ها و هنجارهای اجتماعی در این فرایند مهم هستند.

بعلاوه نئوکلاسیکها سرمایه اجتماعی را نادیده می‌گیرند. همانگونه که کولیر گفته است<sup>۱۱۳</sup>. سرمایه اجتماعی هم سرمایه است چون اثر اقتصادی تداوم جریان درآمد را حفظ و تامین می‌کند و ثانیاً اجتماعی است زیرا بعضی از روابط متقابل فعالان اقتصادی اثرات اقتصادی دارند. این اثرات اقتصادی از نظر نئوکلاسیکها نهایتاً «درونی» نیستند و در محاسبات برای تصمیم‌گیری آژانس‌های اقتصادی در قیمت‌گذاری بازار منظور نمی‌گردند. از نظر اقتصادی آنها «برونزا» محسوب می‌گردند یا به عنوان عوامل بیرونی تلقی می‌شوند. یکی دیگر از اشکالات نظریه نئوکلاسیکها این است که در متدولوژی فردگرایی آنها تأثیر ساختار اجتماعی بر روند ترجیحات افراد نادیده گرفته می‌شود.<sup>۱۱۴</sup>

هماهنگی اجتماعی نیز از طریق هنجارها نقش ایفا می‌کنند. لذا بنگاه‌ها و دانشگاه‌ها دستمزد را نه براساس بهره‌وری بلکه براساس هنجارهای اجتماعی و شرایط پرداخت می‌کنند. این هنجارها و نهادها با توجه به وخامت توزیع درآمد در تمام کشورها حتی آمریکا تأثیر خود را نشان می‌دهند اما این‌ها در نظریات مرسوم نئوکلاسیکی دیده نمی‌شوند.

#### ۲-۴- اقتصاد اثباتی

حداقل به مدت نیم قرن نئوکلاسیکها متدولوژی خود را اثباتی فرض کرده‌اند. این ایده‌ای بود که شامل هیچ قضاوت ارزشی نبود زیرا هیچ اشاره‌ای به آنها ننمود. بیشتر نگاه‌ایدئولوژیکی به قضایا است برای مثال، تأکید آن بر «انسان اقتصادی» که درحقیقت ایدئولوژیکی است زیرا بر بعضی از جنبه‌ها و روابط اشاره می‌کند و بعضی دیگر را نادیده می‌گیرد. محدود کردن تصمیمات صرفاً براساس و مبتنی بر حداکثر کردن مطلوبیت سایر اشکال اخلاقی را نادیده می‌گیرد. به عنوان یک فعال اقتصادی هر فردی چندین نقش ایفا می‌کند و نه صرفاً نقش در بازار و به وسیله تمایلات ایدئولوژیکی هدایت می‌شود. تمایلات ممکن است براساس مطلوبیت باشند یا نباشند و یا ممکن است براساس اخلاق اجتماعی و محیطی باشد. نمی‌توان پذیرفت که انسان تنها یک جنبه اخلاقی را انتخاب کند و آن را در تحلیل اقتصادی اخلاق «درست» معرفی کند.

بعلاوه اصرار بر ایدئولوژی مطلوبیت‌گرایی و مصرف‌گرایی نوعی از ایدئولوژی بازار را مشروعیت می‌بخشد که برای جامعه و توسعه پایدار مناسب نیست.

مثل عقلانیت هر کسی فکر می‌کند که کارایی ایده خوبی است. اقتصاد نئوکلاسیک از این کلمه مخصوصاً در جایی استفاده می‌کنند که با مسئله عموم یا مردم مواجه باشند. اما معنی کارایی همیشه بستگی به چیزی دارد که مایلید به حساب آورید. برای مثال، فرض

کنید که پنج بنگاه همگی به یک میزان بتوانند هزینه تولید و قیمت یک محصول استاندارد را که تولید می‌کنند پایین آورند. یکی از طریق کاهش پرداخت دستمزد به کارگران، دیگری با وادار کردن کارگران به ساعات کار بیشتر و سومی از طریق خرید مواد خام و منابع ارزان‌تر از یک فروشنده فقیر یا از یک کشور فقیر و چهارمی با جایگزین کردن کارگرانش با رباط و پنجمی با اختراع یک دستگاه جهت بهبود انجام کار که به بنگاه امکان کاهش ساعت کار بدون کاهش مقدار تولید، سود و یا پرداخت دستمزد را می‌دهد. آیا همه آنها کارایی برابر دارند (یا ناکارا هستند)؟ یک اقتصاددان نئوکلاسیک پاسخ مثبت می‌دهد زیرا همه بنگاه‌ها یک محصول را با هزینه و قیمت کمتر به فروش می‌رسانند چیزی که برای آنها مهم است تنها همین است.

##### ۵- نارسائی‌های مربوط به نظریه‌های رشد اقتصادی در تبیین جایگاه اقتصادی انسان

مسئله بعد رشد و توسعه اقتصادی است<sup>۱۵</sup> که مترادف فرض می‌شود و تأکید بر رشد کمی بدون توجه به رشد کیفی می‌نماید. چون هدف افزایش کمی متغیرهاست. اما اگر رشد کمی منجر به رشد کیفی نشود به آن رشد غیراقتصادی می‌گویند. در حالیکه توسعه مبتنی بر آزادی انتخاب و رعایت حقوق بشر است که از اهمیت بالایی برخوردار است.<sup>۱۶</sup> تأکید بر معیار قابل اندازه‌گیری نظیر رشد اقتصادی برای بیان توسعه و بهبود کیفیت زندگی گمراه کننده است. بدون شک بالا رفتن سطح درآمد مردم موجب می‌شود که آنها بتوانند بر روی آموزش و بهداشت بیشتر سرمایه‌گذاری کنند و نیازهای مادی خود را برطرف سازند اما درآمد بیشتر ضرورتاً کیفیت زندگی مردم را بهبود نمی‌بخشد مخصوصاً اگر مردم در کشوری زندگی می‌کنند که دارای دولتی مستبد است و آزادی‌های مدنی و حقوق بشر رعایت نمی‌شود و مردم نمی‌توانند کارهایی انجام دهند که برایشان مهم است نظیر رأی دادن، بیان آزاد نقد عملکرد دولت و عدم احساس امنیت فردی و اجتماعی و غیره.

برابر کردن افزایش در درآمد با بهبود در کیفیت زندگی موجب نادیده گرفتن آن جنبه‌هایی از زندگی می‌شود که هیچ ارتباط روشنی با درآمد ندارد. بعلاوه تعیین اینکه کیفیت زندگی چه کسانی بهبود یافته است مستلزم بررسی نحوه توزیع در جامعه است. یک افزایش در متوسط درآمد در این مورد که درآمد چه کسی بهبود یافته چیزی را بیان نمی‌کند برای مثال یک افزایش زیاد در درآمد ۱۰ درصد مردم و کاهش درآمد بقیه ۹۰ درصد باز هم موجب رشد اقتصادی می‌شود. اما با این حال اکثر مردم می‌پذیرند که اگر درآمد ۹۰ درصد مردم کاهش

باید کشور در کلیت آن پیشرفت اقتصادی نمی‌کند. اما اینکه آیا افزایش درآمد این اقلیت ۱۰ درصد منجر به رفاه ۹۰ درصد مردم می‌شود نیاز به بررسی دارد اما هیچگونه تضمینی در این مورد وجود ندارد.<sup>۱۱۷</sup>

بنابراین، تأکید بر یک معیار قابل اندازه‌گیری کمی نظیر درآمد سرانه برای بیان رفاه کل جامعه کافی نیست. ضمن اینکه تئوری‌های اقتصادی هنوز توضیح نداده‌اند که چرا رشد اقتصادی اتفاق می‌افتد. تمام کتاب‌های درسی بدون اینکه تلاش کنند و روشن سازند چرا رشد به وقوع می‌پیوندد آن را داده شده و تضمین شده تلقی می‌کنند.

واقعیت این است که رشد اقتصادی غیر قابل پیش‌بینی است و اقتصاددانان دانش کافی برای معرفی عوامل تعیین‌کننده آن را ندارند اگرچه آنها سعی دارند نوسانات رشد کوتاه‌مدت را توضیح دهند بدون اینکه کوچکترین شواهد بنیادی و دلیل اساسی را برای این کار داشته باشند و لذا بدون اینکه به مسائل بنیادی آن توجه کنند سعی در توضیح متغیرهای ظاهری آن دارند. آنچه در مورد رشد اقتصادی می‌توان گفت این است که اولاً رشد اقتصادی کشورها در طول زمان مداوم نیست<sup>۱۱۸</sup> و نرخ‌های رشد بالا اغلب موقتی و گذرا می‌باشند و ثانیاً تغییرات نرخ رشد اقتصادی در طول زمان متأثر از متغیرهای مختلفی بوده است.<sup>۱۱۹</sup>

در یک مقاله جالب خاویر سلای مارتین حداقل ۶۰ متغیر را شناسایی کرد که بر رشد اقتصادی تأثیر معنی‌دار آماری داشته‌اند<sup>۱۲۰</sup> و مطالعات دیگر نتیجه فوق را تأیید کرده‌اند. یک مطالعه که یک دوره نسبتاً طولانی یکصد ساله را مورد بررسی قرار داد به این نتیجه رسید که ۱۴۵ متغیر مختلف بر رشد اقتصادی تأثیر معنی‌دار آماری داشته‌اند.<sup>۱۲۱</sup> و دیگران نشان دادند که متغیرهای مختلف تأثیر متفاوتی بر رشد اقتصادی داشته‌اند.<sup>۱۲۲</sup> بعضی از متغیرهای بسیار مهم تأثیرگذار بر رشد اقتصادی در مدل‌های اقتصادسنجی غایب‌اند یا تخمین آنها دقیق نبوده یا امکان کمی کردن آنها وجود نداشته و یا نتایج اقتصادسنجی هیچگونه رابطه‌ای را بین آنها و رشد اقتصادی نشان نمی‌دهد نظیر آموزش و رشد اقتصادی! اما آیا می‌توان نتیجه گرفت که آموزش در رشد اقتصادی اثر نمی‌گذارد. در این حالت شاید مشکل حاد مربوط به کمبود سرمایه است اما بدان معنی نیست که آموزش بر رشد اقتصادی بی‌تأثیر است. آیا می‌توان تصور کرد که کشورهای توسعه‌یافته کنونی می‌توانستند در قرن گذشته بدون تغییر در سطح آموزش مردم به این سطح از توسعه دست یابند؟ می‌توان این مسئله را به سایر عوامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی تعمیم داد. نمونه دیگر دموکراسی، حقوق بشر، مسئله فساد و غیره است. این مسائل باعث گردید که محققین مختلف تأیید



نمایند که هیچ‌کس نمی‌داند چه عواملی رشد اقتصادی را تعیین می‌کند.<sup>۱۳۳</sup>

در یک مطالعه رگسیون طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۵ مشخص گردید که تنها ۸ درصد تغییرات مقطع زمانی و بین کشوری ناشی از اثرات دائمی یا متغیرهای دائمی بوده و ۹۲ درصد تغییرات گذرا بودند (که دلالت بر عدم تداوم رشد اقتصادی می‌کند). متغیرهای گذرا نمی‌تواند به صورت مکانیکی «تصادفی» تلقی شوند بلکه می‌تواند ناشی از اقدامات انسان‌ها و اعمال و رفتار انسانی باشند. مطالعه کمیسیون اسپنس<sup>۱۳۴</sup> نشان داد که رشد اقتصادی بالا ممکن است در برگیرنده عنصر گذرا در رشد اقتصادی باشد زیرا عنصر دائمی در کشورهایی که بیشتر از ۵ درصد رشد داشته‌اند تنها در ۱/۸ درصد آنها ملاحظه شده و بقیه عناصر غیردائمی موقتی و یا گذرا بوده‌اند در حالی که نقش عناصر موقتی در ۲۶ درصد موارد از ۵ درصد بیشتر بوده است.

#### ۵-۱ - انسان هدف و خود وسیله توسعه است

در دو یا سه دهه گذشته کسانی که برای توسعه مطالعه نموده و کار می‌کردند، اغلب گرفتار پیچیدگی‌های وسیله و ابزار شده و هدف را فراموش کرده‌اند. هدف انسان است و رفع نیازهای آن به هر شکل ممکن. تأکید بر مدل‌های خشک ریاضی و داشتن انتظار اینکه ریاضیات علامت لازم را به ما بدهد تا به همنوعانمان کمک کنیم اصل هدف را نادیده گرفته است.

اگر به جای مراجعه به عقل برای یافتن راه‌های مناسب خود را درگیر حل معادلات پیچیده ریاضی کنیم و ارزش متغیرها را یکسان و همانند مهره فرض کنیم طبیعی است که راه به جایی نخواهیم برد. ریاضیات روش و وسیله حل مسئله‌ای است که صورت آن در جای دیگر تعیین می‌شود. عقل سلیم هم در تعیین هدف و وسیله نقش کلیدی دارد. انسان هدف است اما هدف ثابتی نیست. اگر اهداف ثابت نباشند طبیعی است که راه‌ها نیز ثابت نخواهند بود. اما تأکید بر هدف نباید موجب نادیده گرفتن مسیر و فرایند دستیابی به هدف شود. توسعه انسانی را نمی‌توان تنها در ارتباط با هدف نهایی مورد قضاوت قرار داد. آزادی انتخاب در بین گزینه‌ها یک جنبه مهم رفاه انسانی است. یک سبد کالا برحسب اینکه آیا مصرف‌کننده گزینه و حق انتخاب دیگری دارد یا خیر حتی وقتی که از آن استفاده ننماید و یا اینکه آن سبد کالا تنها سبد کالای موجود در بازار است برای مصرف‌کننده اهمیت متفاوتی دارد.

انسان هدف و خود وسیله است و نباید اهمیت آن صرفاً در جنبه‌های ابزاری آن

خلاصه شود. عارضه‌های اقتصادی بیشتر رفتارهای بازاری هستند و نه رفتارهای فردی انسان<sup>۱۲۵</sup> وسیله بهره‌وری بیشتر است. یک انسان سالم، قوی و ماهر و آموزش دیده مهمترین دارایی یک شرکت است. این وسیعاً شناخته شده و درک شده است. اما عجیب این است که در رویکردهای نئوکلاسیک، تلویزیون، اتوموبیل و نوشابه بدون چون و چرا کالای نهایی شناخته شده و بر اهمیت آنها تأکید می‌شود در حالیکه تغذیه مناسب، آموزش و بهداشت را باید براساس میزان بهره‌وری آنها توجیه نمود.

اگر انسان هدف قرار گیرد و آموزش و بهداشت و تغذیه سالم در دستور کار قرار گیرد موجب کاهش مرگ و میر و بالا رفتن طول عمر و کاهش نیاز به فرزند و زاد و ولد می‌شود و رشد جمعیت را کنترل می‌نماید و خود بر افزایش بهره‌وری می‌افزاید. تأکید بر انسان صرفاً به عنوان سرمایه جهت تولید نیست بلکه خود هدف است زیرا در اینجا صرفاً به معنی آموزش و بهداشت برای افزایش بهره‌وری نیست بلکه شامل کسانی است که بهره‌وری پایینی دارند. افرادی بی سواد و کم سواد و کسانی که توانایی کار کردن یا قابلیت لازم برای استخدام را ندارند نظیر افراد پیر و سالخورده، به عنوان «منبع» و یا «سرمایه» برای تولید در حقیقت به معنی آن است که افراد به عنوان «اهداف» منفعل و بی‌اراده دیده می‌شوند در حالی که نگاه به انسان به عنوان هدف آنها را نیروهای فعال، بازیگران مشارکت جو و حاملان اندیشه و فن می‌داند که توانایی فکر کردن و گزینش مسیر و هدف را دارند و مردم را به مشارکت بیشتر تشویق می‌نماید.

اهمیت آموزش تنها برتری مقدار و نرخ بازده نسبت به هزینه نهایی بر روی بهداشت و آموزش نیست بلکه سایر جنبه‌های کیفی آموزشی و تأثیرگذاری آن در کلیت امور مدنظر است. یک شخص ممکن است به آموزش‌های عمومی و غیررسمی برای خودش علاقه نشان بدهد و یا برای اینکه دنیا را بهتر بشناسد و دیگری ممکن است به فراگیری فن جهت یافتن شغل و درآمد بیندیشد، اما همه اینها در آموزش‌های رسمی خلاصه نمی‌شود. از طرف دیگر، رویکرد انسان‌محور نسبت به زنان برابری و جنبه‌های عدالت اجتماعی است در حالیکه در رویکرد مرسوم نئوکلاسیک تأکید بر زنان از جنبه کارایی و بهره‌وری است.

رویکرد توسعه انسانی یا انسان‌محور حقوق زنان را به عنوان هدف جهت برابری و عدالت اجتماعی می‌بیند و سیاست‌هایی را پیشنهاد می‌دهد که نفع‌بری مردان و یا لاقول مردان خودخواه را کم می‌کند و از خودگذشتگی آنها را بیشتر می‌نماید. تأکید بر انسان و نه صرفاً رشد اقتصادی از جوانب مختلف حائز اهمیت است. آزادی

انسان و حقوق بشر جنبه‌های مهم توسعه انسانی هستند و زمانی می‌توانند جایگاه واقعی پیدا کنند که نه به عنوان یک مهره یا یک متغیر بی‌روح در مدل بلکه به عنوان یک نیروی متحرک، آزاد و مختار دیده شوند.

طول عمر و سطح سواد را در یک زندان خوب نیز می‌توان بالا برد و یا نیازهای اساسی فیزیکی بشر را در یک باغ وحش نیز می‌توان تأمین نمود. اما تأکید بر ماهیت انسان شامل تمام جوانب انسانی آن است که حقوق و آزادی آن را نیز شامل می‌شود. سایر کالاها و خدمات چه فایده‌ای دارند اگر مردم آزاد نباشند. اگر انسان صرفاً به عنوان یک منبع یا یک عامل تولید غیرمختار دیده شود. آزادی و انسانیت مفهوم خود را از دست می‌دهد. آزادی از چنان اهمیتی برخوردار است که قابل داد و ستد نیست و جایگزین ندارد. تأکید بر انسان به عنوان هدف و وسیله به صورت اجتناب‌ناپذیری آزادی انسان را به همراه دارد.

## ۲-۵- بازار و اخلاق

باید از بنیان‌های شروع کرد یک جامعه نمی‌تواند بدون نهادهای باثبات وجود داشته باشد. وجود نهادهای حقوقی و قضائی حاکمیت قانون، حقوق مالکیت، شفافیت و حساب‌پس‌دهی و آزادی حفظ و انتقال دارایی و دموکراسی یک جامعه نمی‌تواند رفاه داشته باشد. هیچکدام بدون وجود جو اعتماد و اطمینان نمی‌تواند برقرار گردد. بدون اعتماد و اطمینان هیچ آزادی و هیچ بازاری وجود نخواهد داشت و در نهایت رفاه نخواهد بود.

منظور از اقتصاد آزاد شرایطی نیست که در آن رقابت شکل تنازع بقاء پیدا کند افراد فریبکار، متقلب، شرور و شیاد و خودخواه به هزینه اکثریت مردم به ثروت‌های کلان دست می‌یابند. متأسفانه اقتصاد بازار اغلب به این صورت تجربه شده که در آن متجاوزترین و شرورترین و فریبکارترین افراد به هزینه همه کسان دیگر در رفاه و آسایش به سر می‌برند و به مال و منال فراوان دست می‌یازند و بر جامعه حکومت می‌کنند. در چنین جنگلی هیچ تضمینی برای آزادی و رفاه شهروندان، زیبایی و حتی بقاء انسان‌ها وجود نخواهد داشت. چنین وضعیتی ماهیت واقعی یک اقتصاد آزاد مبتنی بر مکانیزم بازار را تیره و تار می‌سازد. باید توجه داشت که رقابت جنبه اصلی و مرکزی بازار نیست بلکه این یک امر ثانویه است جنبه اصلی و اولیه بازار هماهنگی انتخاب‌های آزاد است. بازار جایی است که در آن همگرایی انتخاب‌های آزاد در شرایط احترام و اطمینان متقابل و شأن و منزلت برابر برای همه صورت می‌گیرد. بازیگران بازار به خاطر اینکه مهارت، توانایی، شایستگی و صداقت

دارند و درستکارند قابل اعتماد و اطمینان و احترام هستند و به قانون احترام می‌گذارند و اخلاق بازی را رعایت می‌کنند، موفق و پیروز می‌شوند. به همین خاطر است که ورزشکاران قهرمان هستند در حالی که دزدان، فریبکاران و زورگیران، زندانی، شرور و تبهکار محسوب می‌گردند. اگرچه حاکمیت قانون، نهادهای حقوقی و قضائی برای کارکرد بازار حیاتی هستند اما با این حال اگر همه چیز باید توسط قانون و سیستم قضایی حل و فصل شود در آن صورت هیچ رژیم مبادله و همکاری متقابل امکان‌پذیر نمی‌شود. هیچ قول و وعده‌ای برقرار نمی‌ماند.

بدون شک قانون باید جلوی متجاوزان و زورگویان را بگیرد. افراد سالم و صادق باید احساس کنند که وقتی که درستکار باشند و به قول و وعده خود عمل می‌کنند، ضرر نمی‌کنند و یا قربانی افراد شیاد و شارلاتان نمی‌شوند. مردم باید مطمئن شوند که دزدان، فریبکاران و افراد شارلاتان سود نخواهند برد. هیچ سیستم قانونی و نظارتی نمی‌تواند کار کند اگر مردم همدیگر را فریب دهند. برای اینکه سیستم کار کند اغلب مردم باید داوطلبانه خود را سازگار سازند و به مسائل اخلاقی بیشتر بها دهند. اما تنها هنگامی چنین می‌کنند که مطمئن باشند فریبکاران و کسانی که از راه‌های غیرمعمولی اقدام می‌کنند سود نخواهند برد. اجرای قانون دینی است که جامعه به کسانی بدهکار است که به قول و وعده خود داوطلبانه عمل می‌کنند بدون اینکه مجبور شوند چنین کنند. اگر جامعه به آن دین احترام نگذارد به مرور تعداد کمتر و کمتری به وعده خود عمل خواهند کرد. درست همانگونه که بین یک پلیس و یک دزد شرور که لباس پلیس به تن دارد تفاوت هست، بین مبادله و دزدی نیز تفاوت وجود دارد.

اعتماد و اطمینان و احترام تفاوت را می‌سازد. یک رژیم اجتماعی مبتنی بر زور، فریب و نابرابری وحشیانه ممکن است تداوم داشته باشد اما در آن جامعه، آزادی، عدالت، رفاه، لذت، خوشی و خلاقیت وجود نخواهد داشت و این اولین درسی است که دانشجویان اقتصاد باید فرا بگیرند و معنی بازار آزاد و اقتصاد آزاد را عاری از اخلاق تصور نمایند.

بدین ترتیب این سؤال مطرح می‌شود که آیا توسعه اقتصادی که موضوعی بسیار پیچیده و دربرگیرنده حقوق بشر و آزادی انتخاب است و کیفیت زندگی مردم را نشان می‌دهد را می‌توان به یک شاخص قابل اندازه‌گیری نظیر رشد اقتصادی خلاصه نمود؟ واقعیت آن است که توسعه بارشد اقتصادی متفاوت است و ابعاد متعددی دارد که نمی‌توان آن را در یک شاخص کمی خلاصه نمود<sup>۱۲۶</sup>.

با این حال، درک و فهم و تشخیص این پیچیدگی اولین گام در جهت توسعه اقتصادی است که باید با تواضع و فروتنی و فکر باز که لازمه آن است پذیرفته شود و تلاش برای یافتن یک راه حل برای توسعه و به اصطلاح « جستجو برای یک ساینز مناسب برای همه » را باید به فراموشی سپرد.<sup>۱۲۷</sup>

وقتی که از قید این ایده آزاد شدیم بهتر می توانیم فرایندی را آغاز کنیم که به خواست مردم توجه کنیم و به فهمیم چه مسئله‌ای مانع از آن می شود که آنها نتوانند به خواسته‌هایشان برسند و بتوانند به چیزی برسند که به دنبال آن هستند و از دانش اقتصاد برای یافتن راه حل عملی استفاده کنیم و مردم را یک قدم به خواسته‌هایشان در زندگی نزدیک کنیم.

### ۶- نتیجه‌گیری

مکتب نئوکلاسیک به عنوان نظریه رقیب مکتب سوسیالیسم مطرح و به پیروی از متدولوژی علم فیزیک در جهان ترویج گردید. این نگرش با کاربرد ریاضیات به اعتبار خود در جهان افزود اما به مرور با روشن شدن نواقص و تناقضات درونی و عدم تناسب موضوعی آن با دنیای واقعی مورد نقد صاحب نظران و عالمان اقتصادی قرار گرفته است. به نحوی که موقعیت آن به عنوان جریان اصلی تفکر اقتصادی در جهان تنزل یافته است. اما کشورهای توسعه نیافته نظیر ایران که واردکننده علم و تکنولوژی در جهان هستند خواسته یا ناخواسته و به صورت کاملاً انحصاری وابسته به آموزه‌های نئوکلاسیکی شده‌اند و دلبریدن از آنها نه تنها برایشان دشوار بلکه حتی باورکردنی نیست. و طبق معمول باید منتظر طرح دیگری از جهان خارج شد تا از آن پیروی شود.

سرفصل‌ها و موضوعات درسی به صورت بسیار افراطی از طریق نهادهای رسمی دولتی به مراکز علمی و دانشگاهی دیکته و از طریق مجوز انحصاری نشریات زنجیره‌ای به اصطلاح علمی و پژوهشی و حمایت‌های مالی از پروژه‌های تحقیقاتی کاذب نشر و گسترش یافته‌اند چنین نگرش تک‌بعدی به علم اقتصاد نه تنها دانشجویان و محققین را از سایر آموزه‌های علمی محروم می‌سازد بلکه به دلیل ضعف‌ها و نارسائی‌های آنها و عدم تناسب موضوعی آنها با دنیای واقعی تبدیل به سرگرمی و یا یک کار فکری تجریدی شده است.

چنین وضعیتی باعث گردیده که منابع و سرمایه‌های کمیاب در مسیری به کار گرفته شوند که در تضاد با تخصیص بهینه مورد ادعای نئوکلاسیکهاست. خارج از بخش دولتی هیچ نهاد خصوصی تمایلی به هزینه کردن برای خرید چنین نشریاتی ولو به مقیاس اندک

نخواهد داشت. محصول چنین تفکراتی آن شده است که امروزه فارغ‌التحصیلان قادر به تحلیل درست مسائل اقتصادی اجتماعی نبوده و نتوانند برای مشکلات اقتصادی جامعه چاره‌اندیشی نمایند.

در نتیجه شکستن این زنجیره انحصاری و باز کردن فضای علمی و آموزشی جهت بررسی و نقد دیدگاه‌ها و نظریات مختلف و تحلیل آزاد مسائل همراه با امکان انتشار نشریات رقیب توسط مراکز علمی و دانشگاهی نه تنها این ضایعه را ترمیم بلکه موجب شکوفایی علمی در کشور می‌گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱- Becker (۱۹۹۰), P.۳۹, Swedberg (۱۹۹۰), P.۱۴.  
 ۲- Stiglitz (۱۹۸۹), Williamson (۱۹۹۸), Steve Keen (۲۰۰۴), Blaug (۱۹۹۸a, ۱۹۹۸),  
 Hodgson (۱۹۹۴), Coldwell (۱۹۸۲), Lawson (۲۰۰۳, ۲۰۰۴), Golbraith (۱۹۹۱), P.۴۱,  
 (۱۹۶۷, P.۴۰۱), Galbraith (۱۹۷۰), P.۵۰, Joan Robinson (۱۹۸۱).

۳- Paul Ormerod (۱۹۹۷)

۴- اگرچه دسته بندی اقتصاددانان در گروه‌ها و مکاتب مستقل و مشخص تا حدودی ناممکن است اما در اینجا برای ساده سازی و تبیین نظریات معینی که کم و بیش مشابه هستند از اصطلاح نئوکلاسیک استفاده شده است. اصطلاح نئوکلاسیک‌ها اولین بار به وسیله تورنستین و بلن (۱۹۰۰) در «پیش‌پندار علم اقتصاد» به کار گرفته شد که توضیح منفی از اقتصاد مارشال بود و در مجموع شامل نظریات مطلوبیت گرایان و مارژینالیست‌ها مخصوصاً نظریات جیونز، مارشال، والر اس و منگر بود و دوره زمانی ۱۸۷۰ تا ۱۹۳۰ را در بر می‌گرفت. امروزه نقطه نظرات متفاوتی در مورد آنها ارائه می‌گردد که بر آن دلالت دارد که یک مکتب فکری منسجم و دقیقی نیست. اگرچه هیکس (۱۹۳۹) و ساموئلسون (۱۹۴۷) سعی در جمع کردن این نظریات و ارائه آن به صورت یک مجموعه را نمودند اما بعدها با ارائه نظریات کینز و دیگران یک دگرگونی در این مکتب فکری بوجود آمد به طوری که مارک بلاک می‌نویسد:

«اقتصاد نئوکلاسیک در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به گونه‌ای تغییر کرده است که کسی باید یک عنوان

جدید برای اقتصاددانان ارتودوکس بعد از جنگ اختراع کند». (Mark Blaug, ۱۹۹۸:۲)

در اینجا منظور نظریاتی است که مبتنی بر شش فرضیه تخصیص منابع به صورت ایستا، پذیرش مطلوبیت و عامل تقاضا در انتخاب، اعتقاد بر درآمد و هزینه نهایی و یا مارژین‌ها (نهائین) برای رسیدن به تعادل، متدولوژی فردگرایی عقلانیت نامحدود و مفهوم تعادل عمومی می‌باشند. به عبارت دیگر، تأکید آنها بر مدل سازی برای بیان مسائل است.

۵- Mancias (۲۰۰۷), P.۴۸.

۶- Mehrotra etal (۲۰۰۷), P.۳۵۹.

۷ - Angresana ۱۹۹۶ and ۱۹۹۷.

۸ - Hausner (۲۰۰۰), P.۲.

۹- Elson (۲۰۰۱), P.۴.

۱۰- Klamer and Collander (۲۰۰۴), P.۷.

۱۱- Parker (۱۹۹۷), P.۲۹.

۱۲- Solow (۱۹۹۷) P.۴۳

۱۳- Stiglitz and Charlton (۲۰۰۰) and C hang Nge (۲۰۰۱)

۱۴- اگرچه در مورد اینکه بتوان «علم و تکنولوژی» را به معنی واقعی وارد نمود، تردید وجود دارد. برای توضیح در این مورد نگاه کنید به حسین مهدوی (۱۳۷۸). مهدوی، حسین (۱۳۷۸)، تأملاتی درباره بحث انحرافی «انتقال تکنولوژی» مجموعه مقالات سمینار تکنولوژی و نوسازی صنایع، سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران مرکز تحقیقات و خدمات خودکفایی ایران، تهران، ۲۴ الی ۲۶ آبان‌ماه، صص ۲۹-۳۸. ۱۵- در یک بحث خصوصی یکی از همکاران بسیار محترم اینجانب به همکار دیگرم گفته است که مقالات باید به شکلی نوشته شوند که هیچکس از آنها سر در نیاورد و این رمز موفقیت چاپ مقالات افراد غیر خودی در نشریات است.

۱۶- Mancias (۲۰۰۱), P.۳۹.

۱۷- Goldman (۲۰۰۵), P.۲۳۱-۲۳۲.

۱۸- Kinzer (۲۰۰۱), P.۳۲۲.

۱۹- هرچیزی هرچقدر هم خوب باشد وقتی که از حد بگذرد از ارزش می‌افتد به عبارت دیگر، اصل نزولی بودن مطلوبیت نهایی که از اصول اولیه اقتصاد است در اینجا نیز صدق می‌کند.

۲۰- اخیراً موضوعات بین رشته‌ای فیزیک و اقتصاد گسترش یافته و رشته‌ای درسی به نام اکونوفیزیک (یا به زبان ما فیزیواکونومیک) در سوئیس دایر شده. دو مجله جدید و کنفرانس‌های متعددی در این زمینه برگزار گردیده و لاقلاً ده کتاب در این زمینه نوشته شده است و یک وب سایت با عنوان:

<http://www.Unifr.ch/econophysics>

دایر شده و ده‌ها نفر مشغول تحصیل و تحقیق در این زمینه هستند و دانشکده‌های فیزیک رساله‌های دکتری در اقتصاد را تأیید و تضمین می‌کنند و در اروپا چندین استاد در دانشکده‌های فیزیک در اکونوفیزیک متخصص شده‌اند. اگرچه خیلی از فیزیکدانان تفاوت بسیار زیاد بین فیزیک و اقتصاد را مطرح کرده‌اند.

Doyne J. Farmer, Shubik Martin and Smith Erik (۲۰۰۵), P.۳۷.

۲۱- Stanley Jevons

۲۲- Leon Walras

۲۳- Maria Edgeworth

۲۴- Vilferedo Pareto

۲۵- Herman - Ludwig Ferdinand Von Helmholtz

۲۶- Encyclopedia of Earth, , Aug ۲۱, ۲۰۰۸.

۲۷- Samuelson Paul (۱۹۴۷).

۲۸- Friedman, Milton (۱۹۵۳).

۲۹- Boettke (۱۹۹۷)P.۴۴.

۳۰- Wassily Leontief (۱۹۸۱), pp.۱۰۴-۱۰۷.

۳۱- Anne Krueger et.al (۱۹۹۱) P.۱۰۴

۳۲- مارشال که خود از رهبران نئوکلاسیک است در مورد روش بکارگیری ریاضیات در تحلیل‌های اقتصادی می‌نویسد: «۱- ریاضیات را به عنوان زبان تندنویسی یا مختصرنویسی استفاده کنید و نه به عنوان موتور محرکه تحقیق. ۲- آنها را نگهدارید تا کارتان را انجام دهید. ۳- آنها را تبدیل به متن انگلیسی کنید. ۴- بعد با ذکر مثال‌های تشریح کنید که کدام مسائل در دنیای واقعی مهم‌اند. ۵- ریاضیات را بسوزانید. ۶- اگر در (۴) موفق نیستید (۳) را بسوزانید». به نقل از پال استریتن (۱۳۸۵: ۱۱۳).

۳۳- Mark Blaug (۱۹۹۸)

۳۴- Mises Ludwig Von (۲۰۰۳), Pp.۱۲۸ f.

۳۵- Ceteris Paribus

۳۶- Philip Anderson (۱۹۹۱), p.۹.

۳۷- Cambell (۱۹۹۶), Laughlin (۲۰۰۵).

۳۸- McCloskey, D.N. (۱۹۹۱), McCloskey, D.N. (۱۹۹۶), Kirzner Israel M. (۱۹۹۲),

Hayek, F.A. (۱۹۴۸).

۳۹- Klammer Arjo and David Colander, (۱۹۹۰).

۴۰ - Rosenberg Alexander (۱۹۹۴).

۴۱- Gunning Patrick J, "Subjectivist Economics VS Positivism: Ignorance and the Universities", [Http://Stsvr.showtower.com.Tw/ ~Gunning/Subjecti/meansub/subspos](Http://Stsvr.showtower.com.Tw/~Gunning/Subjecti/meansub/subspos)

۴۲- Hayek, Friedrich (۱۹۴۸)P.۷۳.

۴۳- Galbraith (۱۹۶۷), P.۴۰۰-۴۰۱.

۴۴ - Galbraith (۱۹۹۲), P.۴۱.



- ۴۵- Ellis G. F. R (۲۰۰۵), Laughlin R.E (۲۰۰۵), Campbell N.A (۱۹۹۶), Anderson (۱۹۹۱, ۲۰۰۵), Isham (۱۹۹۷).
- ۴۶- Ellis, G. F. R. (۲۰۰۵), P.۱.
- ۴۷- Mises Ludwig Von (۱۹۶۲), P.۱۲۰.
- ۴۸- Mises (۱۹۸۵), P. XIV
- ۴۹- Hayek, F.A. (۱۹۴۸), New Studies, Supra note ۱۹ and ۲۳.
- ۵۰- Mises Ludwig Von (۲۰۰۳), P.X.
- ۵۱- Wieser (۱۹۱۴), P.۱۷, Mises (۲۰۰۳), P.۲۳.
- ۵۲- Mises (۲۰۰۳), P.۱۶.
- ۵۳- Roghbar (۱۹۶۲), P.۲۶۴.
- ۵۴- George, F.R. Ellis (۲۰۰۵), P.۵۱.
- ۵۵- Mises (۲۰۰۳), P.۲۲.
- ۵۶- Cognitive Science
- ۵۷- Rothbard, Murray N. (۱۹۷۹), , Mario J. Rizzo (ed), P.۹۰.
- ۵۸- Mises Ludwig Von (۱۹۶۳), , P.۵۶.
- ۵۹- Lachmann (۱۹۷۶), P.۱۲۸.
- ۶۰- O'Driscoll, Gerald P and Rizzo, Mario j (۱۹۸۵).
- ۶۱- Boettke Peter (۱۹۹۷).
- ۶۲- Hayek (۱۹۴۸), Pp. ۵۰-۵۱.
- ۶۳- Mark Blaug (۱۹۹۶), P.۶۹۴.
- ۶۴- Hausman (۱۹۹۰), PP. ۱۶۸-۸۷.
- ۶۵- Ferguson C.E and Kreps, T.M (۱۹۶۲), Papandreou, R. (n.d).
- ۶۶- نئوکلاسیک‌ها فرض می‌کنند که منابع محیطی کمیاب هستند اما شگفت این‌که منابع ذهنی فعالان اقتصادی را در مدل‌های محاسباتی خود نامحدود تصور می‌کنند که متناقض است.
- Zwick, Erev and Budescu (۱۹۹۹), P.۶
- ۶۷- ن. ک. به: Knoke (۱۹۸۸), Boudon (۱۹۹۸).
- ۶۸- یوسنی، محمدقلی، (۱۳۸۲) ص ۵۵.
- ۶۹- Simon, H.A. (۱۹۵۵), Pp. ۹۹-۱۱۶.
- ۷۰- Thomsen (۱۹۹۲), Pp.۷۵-۷۶.
- ۷۱- Sudgen R. (۱۹۹۱), Pp.۷۸۳-۴.
- ۷۲- Mises (۱۹۶۶), P.۷۳-۷۶.
- ۷۳- Mises Ludwigvon (۱۹۶۶), , Pp.۶۶-۷۷.
- ۷۴- Peter Boettke, ۲۰۰۹/۰۷/۲۵, P.۹.
- ۷۵- Hayek (۱۹۴۸, ۱۹۴۴)
- ۷۶- Ott.c and Schafer, H.B. (۱۹۹۲), Pp. ۳۶-۴۲. Vanberg, V. (۱۹۸۶), Pp.۷۵-۱۶۰.
- ۷۷- Kirzner Israel M. (۱۹۸۶)
- ۷۸- Buchanan James (۱۹۸۱), Pp. ۳۶-۴۲. -Vanberg, V. (۱۹۸۶) Pp.۷۵-۱۶۰. -Kirzner Israel M. (۱۹۸۶), Pp.۱۴-۱۵.
- ۷۹- Mises, Ludwig Von, (۱۹۵۷), P.۹.
- ۸۰- Mises, Ludwig Von, (۱۹۵۷), Pp. ۲۲۴-۲۲۵.
- ۸۱- Mises Ludwig Von (۱۹۶۲ - ۲۰۰۲), P.۹۲۱.

- ۸۲- Rothbard, To.R. Cornuelle Memo (Textbook or Treatise?) dated February ۱۹۵۴, Cited in Hulsmanu (۲۰۰۷), P.۹۳۸.
- ۸۳- Fetters
- ۸۴- Ludwig Von Mises Ludwig (۱۹۸۸).
- ۸۵- Mises Ludwig Von (۱۹۵۷).
- ۸۶- Praxeology
- ۸۷- Mises Ludwig Von (۱۹۶۶), p.۶۲ff.
- ۸۸- Mises Ludwig Von (۱۹۵۷),.
- ۸۹- Mises Ludwig Von (۱۹۶۲-۲۰۰۲), p.۱۱۷.
- ۹۰- Steve keen (۲۰۰۱), , Velupillai (۲۰۰۵)
- ۹۱- Arnold (۲۰۰۱), P.۵۰۱.
- ۹۲- Hayek (۱۹۴۸).
- ۹۳- Kautsoyiannis (۱۹۷۹), Kolvin (۱۹۷۴).
- ۹۴- Chamberlin (۱۹۶۰)
- ۹۵- Hayek (۱۹۴۸), Pp. ۹۲-۹۶.
- ۹۶- Hayek (۱۹۴۸), Pp. ۹۲-۹۶.
- ۹۷- Hayek (۱۹۴۹), P.۱۶.
- ۹۸- Joan Robinson (۱۹۸۱) P.۱۵۷
- ۹۹- James, D. Gwarthney (۲۰۰۰)
- ۱۰۰- Reisman, ۱۹۹۶, Pp.۳۳۸-۳۸۹.
- ۱۰۱- برای اطلاع بیشتر ن.گ. به: یوسفی (۱۳۸۶).
- ۱۰۲- Simpson (۲۰۰۵), Pp.۷-۹
- ۱۰۳- Reisman (۱۹۹۶), Pp.۳۷۶.
- ۱۰۴- مقالات بسیار ارزشمندی توسط :
- Geoffrey, Michael A., Hodgson, Bernstein, Robert Costanza, Richard W, Hugh Stretton, Peter Soderbaum, Edward Fullbrook, Jean Gadrey, Herman E. Haly در خصوص مشکلات آموزش علم اقتصاد مخصوصاً اشکالات آموزه‌های نئوکلاسیک در یک مجموعه به تألیف Edward Fullbrook به چاپ رسیده است.
- ۱۰۵- Menger (۱۹۸۱), P.۱۴۶.
- ۱۰۶- Robins (۱۹۳۲) P.۴۶
- ۱۰۷- Wieser and Irving Fisher (۱۹۶۲), P.۲۰۵.
- ۱۰۸- Ibid, P.۲۲۳.
- ۱۰۹- Rothbard (۱۹۶۲), P.۲۵۶.
- ۱۱۰- Mises and Rothbard (۱۹۸۰), P. ۵۷.
- ۱۱۱- Rothbard (۱۹۶۲), P.۲۶۵.
- ۱۱۲- Doyne Farmer, Martin Shubik and Erik Smith (۲۰۰۵), P.۲۲۳.
- ۱۱۳- Collier (۱۹۹۸) P.۸
- ۱۱۴- Dearlove (۱۹۸۹), P.۲۲۳.
- ۱۱۵- نویسنده در جای دیگری تفاوت رشد و توسعه را به تفصیل بیان نموده است. ن.گ. به: یوسفی (۱۳۸۸).
- ۱۱۶- Fullbrook Edward (۲۰۰۵)
- ۱۱۷- Gilovich, Griffin and Kahneman (۲۰۰۲), Kahneman, Slovic and Tversky (۱۹۸۲).

- ۱۱۸- Easterly, Kremer, Pritchett and Summers (۱۹۹۳).  
 ۱۱۹- Levine and Renelt (۱۹۹۲).  
 ۱۲۰- Xavier Salai Martin (۱۹۹۷).  
 ۱۲۱- Durlauf, Johnson and Temple (۲۰۰۵).  
 ۱۲۲- Crecone and Javoc Inski (۲۰۰۸).  
 ۱۲۳- Easterly (۲۰۰۱), Lindauer and Pritchett (۲۰۰۲), Harberger (۲۰۰۳), Rodrik (۲۰۰۶), Solow (۲۰۰۷), Spence Commissions (۲۰۰۸), Barcelone Development Agenda (۲۰۰۴).  
 مسئله اخیر که دستور جلسه بارسلون یا Barcelone Development Agenda نام گرفته اجماعی از اقتصاددانان بودند که در بارسلون اسپانیا گرد هم جمع شدند و در این جلسه به موضوعات رشد و توسعه کشورها پرداختند. افراد شرکت کننده در این گردهمایی شامل اقتصاددانان برجسته‌ای مانند: Oliver Blanchard, Guillermo Calvo, Dani Rodrik, Paul Kruegman, Jeffrey Frankel, Stanley Fisher, Jeffrey Sachs, Joseph Stiglitz  
 بودند که همگی تأیید نمودند که نمی توان در مورد عوامل تعیین کننده رشد اقتصادی یقین حاصل نمود.  
 ۱۲۴- Spencer Commission  
 ۱۲۵- Kahneman and Tversky (۱۹۶۹, ۱۹۸۴)

۱۲۶- ن.گ. یوسفی، ۱۳۸۸، فصل اول.

۱۲۷- حتی در علوم طبیعی و در علم پزشکی برای یک بیماری نمی توان یک راه حل و یا یک نسخه نوشت. برای مثال معمای بیماری مالاریا که جفری ساکس به آن اشاره می کند بسیار آموزنده است. وضعیت ابتلا به مالاریا در آفریقا وخیم تر از سایر نقاط دنیا است و این وخامت اوضاع به شرایط محیط زیست منحصر به فرد بیماری در آفریقا مربوط است. مالاریا در آفریقا همراه با انسان، تکامل و تحول پیدا کرده و همراه با انسان رشد یافته است. برخی از انواع پشه ها ترجیح می دهند انسان ها را بگزینند در حالی که سایر انواع پشه های آنوفل تغذیه از دام را مناسب می دانند. انتقال مالاریا مستلزم دو گزش پیایی انسانی است. اولین گزش برای اینکه پشه آنوفل، انگل را بلعد و دومین گزش برای اینکه فرد دیگری را پس از دو هفته به بیماری مبتلا کند. اگر پشه مکرراً از دام تغذیه کند، قطعاً حداقل یکی از گزش ها، اگر نگوییم هر دوی آنها، از گله خواهند بود. مثلاً در هند پشه های آنوفل تمایل دارند فقط یک سوم از تغذیه خود را از انسان و دو سوم گزش باقیمانده را از دام تأمین کنند. متأسفانه آفریقا دارای نوع دیگری از پشه آنوفل است که تمایل دارد تمام صد در صد گزش های خود را بر روی انسان انجام دهد. بنابراین، شانس اینکه یک پشه هندی از ۲ انسان تغذیه کند، ۱ به ۹ است؛ در حالی که این نسبت در آفریقا ۱ به ۱ و در حقیقت تقریباً قطعی و حتمی است. بنابراین، به دلیل تفاوت انواع پشه های آنوفل، قدرت انتقال مالاریا در آفریقا ۹ برابر هند است. بنابراین، آفریقا در مواجهه با مالاریا واقعاً بداقبال است: دمای هوای بالا، لانه های لاروی (به محل زندگی لاروهای آنوفل، لانه لاروی یا ژیت لاروی گفته می شود) فراوان و وجود نوعی از پشه آنوفل که تغذیه از انسان را به دام ترجیح می دهد. م.

Breeding Sites Sachs (۲۰۰۵), PP. ۷۴-۸۱.

منابع فارسی:

- استریتن، پل، «مشکل رشته اقتصاد معاصر در چیست؟»، ترجمه محمدقلی یوسفی، اقتصاد سیاسی تحول همه جانبه، سال اول، شماره دوم، پاییز، صص ۱۱۶ تا ۱۴۷، ۱۳۸۵.
- یوسفی، محمدقلی، «اقتصاد صنعتی»، جلد اول، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۲.
- یوسفی، محمدقلی، «استراتژی‌های رشد و توسعه اقتصادی»، نشر نی، ۱۳۸۸.

منابع انگلیسی:

- Anderson P.W. (1991), Is Complexity Physics? Is it Science? What is It? Physics Today, July, No.9.
- Anderson P.W. (2005), "Emerging Physics: A Fresh Approach to Viewing the Complexity of the Universe Nature 434, 701.
- Angresana James (2007), Orthodox Economic Education, Ideology and Commercial interests: Relationships that Inhibit Poverty Alleviation, Post-autistic Economics Review, Issues No.44, PP. 37-58.
- Arnold Roger A. (2001), Economics, 5<sup>th</sup> edition, Cincinnati, OH: South-Western College Publishing.
- Angresana James (2005), "The Development of the Chinese Economy: Success Through Avoiding Orthodox Economic Advice", Journal of Socio Economics Volume 34, Number 4, PP.471-498.
- Angresana James (1997), The Political Economy of Gunnar Myrdal Edward Elgar Cheltenham, UK.
- Becker, G. (1990), "Gary S. Becker", in Swedberg (ed) (1990), Economics and Sociology Redefining Their Boundaries: Conversations with Economics, Princeton: Princeton University Press.
- Becker, G. (1971) Economic Theory, New York, Knoff.
- Becker, G. (1971) A Treatise on the Family, Cambridge, Cambridge, Mass; Harvard University Press.
- Becker G (1968) Crime and Punishment: An Economic Approach, 76, Journal of Political Economy, 169.
- Boettke Peter J (1997), What went Wrong With Economics, Critical Review, Vol.11, No.1.
- Boettke Peter J. (2001), Calculation and Coordination, Essays on Socialism and transitional Political Economy, Rout ledge, London and New York.
- Boettke Peter J. (2009), Austrian School of Economics, The Concise Encyclopedia of Economics, Library of Economics and Liberty available at <http://www.econlib.org/library/Enc/Austrian School of Economics, html>, 2009/07/25, P.9.
- Barcelona Development Agenda(2004), consensus document resulting from Forum Barcelona 2004, Barcelona Spain, Sep, pp. 24-25.
- Blaug Mark (1980), The Methodology of Economics, New York: Cambridge.

- Blaug Mark (1996), *Economic Theory in Retrospect*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Bornstein David (2005), *The Price of a Dream* Oxford: Oxford University Press.
- Blaug M. (1998a), "Disturbing Cornets in Modern Economics", *Challenge*, Vol.41, No.3, PP.11-34.
- Blaug M. (1998b), "The Problems with Formalism: Interview with M ark Blaug", *Challenge*, Vol.41, No.3, PP.35-45.
- Buchanan James (1981), "Introduction: LSE, Cost Theory in Retrospect", in Buchanan and Thirlby (eds) *LSE, Essays on Cost*, New York, New York University, Press, Pp.14-15.
- Buchanan James M (1969) *Cost and Choice*, Chicago: Makham.
- Buchanan James M and Vanberg Viktor j (1991) *the Market as a Creative Process*, *Economics and Philosophy* 7.
- Caldwell, Bruce J. (1982), *Beyond Positivism: Economic Methodology in the Twentieth Century*, London: Allen and Unwin.
- Campbell, N.A (1996), *Biology*, Benjamin Cummings, New York.
- Chang(2002), *Kicking Away the Ladder: Development strategy in Historical Perspective*, London: Anthern Press.
- Ciccone Antonio and Marek Jarocinski (2008), "determinants of Economic Growth: Will Data Tell?", working Paper 852, European Central Bank, Frankfurt and Main Germany.
- Colander, Danvid (1999) "the Death of Neoclassical Economics, Presential Address for the History of Economic Thought Society, June 27<sup>th</sup>.
- Collier Paul(198), *Social Capital and Poverty*, *Social Capital Initiative Working Paper*, World Bank, No.4, December
- Campbell, N.A. (1996), *Biology*, Benjamin Cummings Menlo Park, CA(1996).
- Dopfer Kurt (2005), *Rule-based Economics: A Unifying Approach to Coordination and Evolutionary Change*, Lecture Delivered at Symposium of Russian Academy of Science, Moscow, 23-24, September.
- Doppelhofer, Gernaf, Ronald Miller and Xavier Sala-1- Martin(2004), "Determinants of Long-term Growth: A Bayesian Averaging of Classical Estimates (BALE) Approach", *American Economic Review*, 94(4), PP.813-35.
- Doyme J, Farmer, Martin Shubik, and Eric Smith(2005), *Is Economics The Nest Physical Science? Physics today*, PP.37-42.
- Durlauf Steven N. Paul A. Johnson and Jonathan R.W. Temple (2004), *Growth Econometrics*, October 1.
- Easterly William(2001), *The Elusive Quest for Growth*, Cambridge, M.A. Mit Press.
- Easterly W, Kremer Michael Kremer, Lant Pritchett and Lawrence H. Summers "Good Policy or Good Luck? Country Growth Performance and

- temporary Shocks”, Journal of Monetary Economics, 32(3) 1993, PP.459-483.
- Easterly William (2009), The Anarchy of Success, The New York Review of Books, Vol.56, No.15.
- Edgeworth Francis sidro (1881), Mathematical Physics, London: Rutledge, PP.9-14.
- Encyclopedia Of Earth(2008), Neo classical Theory, edited by Surrender Kumar, Aug 21.
- Elson Diane (2001), “For an Emancipatory Socio-Economics, Paper Presented at United Nations Research Institute for Social Development Meeting, Cape Town Africa, 7-8, September.
- Ellis, G.R. (2005), Physics and the Real World. Physics Today, July, No.49. PP.49-56.
- Encyclopedia of Earth, Neoclassical Theory, edited by Surrender Kumer, Aug 21, 2008.
- Ferguson, C.E. and Kreps, T.M (1962), Principles of Economics, New York.
- Friedman Milton(1953), Essays in Positive Economics, Chicago, Chicago University Press.
- Fullbrook Edward (2004), A Guide To What’s Wrong With Economics, Anthem Press.
- Fullbrook Edward (2005), A Guide to What’s Wrong with Economics, Anthem Press.
- Galbraith John Kenneth (1958), The Affluent Society, New York: Harcourt Brace Jovanovich. Harmondsworth, Penguin, 2<sup>nd</sup> edition 1967.
- Galbratith J.K. (1969), “Professor Gordon on “The Close of the Golbratith System”, The Journal of Political Economy, Vol.77, No.4, Part 1, PP.494-503.
- Galbratith J.K. (1970), Economics, Peace and Laughter, Harmondsworth, Penguin.
- Galbraith J.K. (1973), Economics and The Public Purpose, harmonds Worth, Penguin.
- Galbraith J.K. (1979), Annals of an abiding Liberal, Boston, Houghton Mifflin Company.
- Galbraith J.K. (1988), “time and The New Industrial State (in “the New Industrial State”, After Twenty Years), “The American Economic Review, Vol.78, No.2, Papers and Proceedings of the “One-Hundred the Annual Meeting of the American Economic Association, PP.373-376.
- Galbraith J.K. (1989), “A Look Back: Affirmation and Error”, Journal of Economic Issues 23(2), PP.413-416.
- Galbraith J.K. (1991), “Economics in the Century Ahead”, The Economic Journal, Vol.404, PP.41-46.

- Gilovich, Thomas, Dale Griffin and Daniel Kahneman (2002), *He Uristics and Biases: the Psychology of Institute Judgment* New York: Cambridge University Press.
- Goldman Michael (2005), *Imperial Nature: The World Bank and Struggles for Social Justice in the Age of Globalization*, New Haven: Yale University Press.
- Gunning Patrick J(n.d). *Subjectivist Economics VS Positivism: Ignorance and the Universities*”, <http://Stsvr.ShewTower.com.Tw/~Gunning/Subjecti/mean-sub/subspos>.
- Gwartney, James, Richard, L. Stroup and Russell S. Sobel (2000), *Economics: Post Worth, TX: The Dryden Press*.
- Gunning J. Patrick(1991), *The New Subjectivist Revolution: An Elucidation and Extension of Ludwig Von Miss's Contribution to Economic Theory*, Savage, Mary land: Rowman and Lifflefield.
- Gunning J. Patrick (1994), *The Failure of the New Sulogectivist Revolution: A Critical Essay of the Economic Theory of Ludwig Von Misses*, ft. Myers, Florida and Taipei: Nomad Press.
- Gunning J. Patrick (2004), *The Procedure of Praxeological Economics and Its Relation to Positive Economics*, Feng Chai University, Taiwan, Wailalate at <http://www.Constiltion.org/pd/gunning/welcom>
- Harberger, Arnold C (2003), “Interview with Arnold Harberger: Sound Policies can Free Up, Natural Forces for Growth”, IMF Surney, Washington D.C. July 17, PP.213-216.
- Harberger Arnold(2003), “Sound Policies can Free Up, National Forces of Growth”, IMF, Surney 32(13), PP.213-16.
- Hausman Daniel (1990), “Supply and Demand Explanations and Their Ceteris Parabius, Clauses”, *Review of Political Economy*, Vol.21, PP. 168-87.
- Hayek (1952), *The Counter revolution of Science: Studies on the Abuse of reason*, Glencoe, Illinois, The Free Press.
- Hayek F.A. (1948), *Individualism and Economic Order*, Chicago University Press.
- Hayek Friedrich(1958), *Individualism and Economic Order*, The University of Chicago press.
- Hicks,J.R (19390, *Value and Capital*, Oxford ,Clarendon.
- Hodgson Geoff(2001), “How did Economics Get into such a state?” *post-autistic Economics News letter*, No.7.
- Hodgson G. (1994), ‘Some Remarks on Economic Imperialism and International Political Economy, *Review 7 International Political Economy*, Vol.1, No.1, Pp.21-28.
- Isham, C.J. (1997), *Lecturers on Quantum Theory: Mathematical and Structural Foundations*, Imperial College Press, London.
- Jevons William Stanley (1905), *The Principles of Science 2<sup>nd</sup> Edition*, London, Macmillan, PP.735-736.

- Katouzian Homa (1980), *Ideology and Method in Economics*, New York University Press.
- Kahneman Daniel and Amos Tversky(1979), *Prospect Theory, Econometrical*, 47: PP. 263-292.
- Kahneman Daniel and Amos Tversky(1984), *Choices, Values and Frames*, *American Psychologist* 39: pp.341-350.
- Kahneman Daniel, Paul Slovic and Amos Tversky(ed) (1982), *Judgment under New York Cambridge University Press*.
- Kane R. (1996), *The Significance of Free Will*, Oxford University Press, Oxford.
- Kautsoyinnis A. (1979), *Modern Micro Economics*, London: Macmillan.
- Kelvin Lancaster (1974): *In troduction to Modern Micro Economics 2<sup>nd</sup> Edition* Chicago: R and M.C. Nally College Publishing Company
- Keen Steeve (2002), *Debunking Economics: The Naked Emperor of Social Sciences* Photo Press, Australia.
- Keen steve and Standish. R(2005) "Irrationality in the Definition of Rationality," *American Journal of Applied Science(Special Issues):*61-68.
- Keen steve and Standish, R(2006)*Profit Maximization, Industry Structure and Competition : A critique of Neoclassical Theory "*, *Physica A*,370:81-85
- Kinzer Stephen (2006), *Overthrow*, New York: Times Books
- Kirman A(19890"*the Intrinsic Limits of Modern Theory :The Emperor Has No Clothes"*, *Economic Journal* ,99:s126-s139.
- Clamer, Argo and David Colander (1990), *The Making of and Economist*, West view, Boulder, Co.
- Kirzner Israel M. (1992), *The Meaning of Market Process*, New York, Rutledge.
- Klamer Arjo and David Colander (1995), *The Making of an Economist* Boulder, Co: West view Publishing Company
- Kneese, Allen V. (1977), *Economics and Environment*, New York, Penguin Books.
- Kirzner Israel M.(1986), *Another Look at the Subjectivism of Costs in Kirzner*, Israel M.(ed), *Subjectivism, Intelligibility of Economic Understanding: Essays in Honor of Ludwig M. Lachmann on his Eightieth Birthday*, New York, New York University Press.
- Kirzner Israel M.(1992), *The Meaning of Market Process*, New York, Rutledge
- Krueger Anne ,etal (1991), "Report on the Commission on Graduate Education in Economics", *Journal of Economic Literature*, Vol.29, No.3(sep), PP.1035-1053
- Lachmann Ludwig (1976), *On the Central Concept of Austrlan Economics in Dolan (ed), Foundtion*.
- Lawson Tony (2003), *Reorienting Economics*, London and New York: Rout ledge.
- Laughlin, R.E. (2005), *A. Different Universe: Reinventing Physics from the Bottom Down*, Basic Books, New York.



- Leontief Wassily (1981), Letter in Science (July), PP.104-107.
- Lewin Peter (1982), Pollution Externalities Social Costs and Strict Liability. Cato Journal 2. No.1.
- Lowson Tony (2004), "On Heterodox Economics, Themata and the use of Mathematics in Economics, Journal of Economic Methodology" (3), September, PP.329-40.
- Lindaucer David and Last Pritchett(2002), What is the Big Idea? The Third Generation of Policies for Economic Growth", Economical, 3(1), PP.1-39.
- Levine, Ross and David Renelt (1992), "A Sensitivity Analysis of Cross Country Growth Regression" American Economic Review, 82, No.4, (Sep), PP.942-963.
- Mancias, Peter T.(2007), "Endogenous Growth Theory: The Most Recent Revolution in Economic", Post-autistic Economics Review, ISSUE, No.4, March 5, PP.39-53.
- Mancias Peter t. (2007), "Endogenous Growth Theory: The Most Recent 'Revolution' in Economics", Post=autistic Economics Review, Issues Number 41, March 5, PP.39-53, Available at. <http://www.parcon.net/PAERReview/Issues41,Manicas41,htm>
- Marshall Alfered (1920), The theory of Monopolistic Competition, 7<sup>th</sup> ed., Harvard University Press.
- Mehrotra Santosh and Enrique Delamonica(2007), Eliminating Human Poverty, London, Zed Books.
- McCloskey D.N. (1991), "The Arrogance of Economic Theorists", Swiss Review Of World Affairs (October)
- McCloskey D.N. (1996), The Vices of Economist The Virtues of the Bourgeoisie, Amsterdam Amsterdam University Press.
- Mehrotra Santosh and Enrique Delamonica(2007), Eliminating Human Poverty, London, Zed Books.
- Menger, C.(1871), Principles of Economics, 1981 edition of 1971 Translation, New York: New York University Press.
- Menger, C. (1988), Investigations into the Methods of the Social Science with Special Reference to Economics, 1985 Edition, New York: New York University Press.
- Misses Ludwig Von (1980b), Planning for Freedom South Holland, Illinois: Libertarian Press.
- Misses Ludwig Von (1912, 1980), The Theory of Money and Credit, Indianapolis: Library Classics.
- Misses Ludwig Von (1985), Omnipotent Government spring Mills, Penn: Libertarian Press.
- Misses Ludwig Von (1962), The Ultimate Foundations of Economic Science Irvington – on – Hudson, New York: Foundation for Economic Education.

- Mises Ludwig Von (2003), Epistemological Problems of Economics, Ludwig Von Mises Institute, New York University press, Translated by George Reisman.
- Mises Ludwig Von (1988), The Ethics of Liberty, 2<sup>nd</sup> ed, New York: New York University Press.
- McCloskey, Deirdre (1985), The Rhetoric of Economics, Madison: University of Wisconsin Press.
- McCloskey, D.N. (1996), The Vices of Economists, The Virtues of the Bourgeoisie, Amsterdam: Amsterdam University Press.
- McFadden Daniel (1999), Rationality for Economists? Journal of Risk and Uncertainty 10: PP.73-105.
- Menger Carl (1981), Principles of Economics, Translated by James Dingwall and Bert, F. Hoselitz New York, New York University Press.
- Mishan, E.J. (1967), The Costs of Economic Growth, Praeger New York.
- Mises Ludwig Von (1957), Theory and History: An Interrelation of Social and Economic Evolution New Haven, Conn: Yoco University Press.
- Mises Ludwig Von (1963), Human Action Chicago: Contemporary Books, Inc
- McCloskey, Deirdre (1994), Knowledge and Persuasion in Economies, New York: Cambridge Cambridge University Press.
- Mises Ludwig Von (1948, 1990), Objectives of Economic Education, Reprinted in Economic Freedom and Interventionism New York: Foundation For Economic Education PP.179-86.
- Michael peter r. and Shoeffel John (ed) (2002), Understanding Power, The Indispensable Chomsky, New Press.
- Mitchell Peter R. and John Schooffel (2003), Noam Choamskey Understanding Power, the indispensable Chomsky, vintage,
- Mises Ludwig Von (1988), The Ethics of Liberty 2<sup>nd</sup>, Edition, New York: New York University Press.
- Mises Ludwig Von (2003) (1978, 1976), Epistemological Problems of Economics, Ludwig Von Mises Institute, New York University and also Institute of Human Studies.
- Ormerod Paul (1997), The Death of Economics, John Wiley.
- O'Driscoll, Gerald P and Rizzo, Mario j (1985), The Economics of Time and Ignorance, Oxford: Basil Blackwell.
- Ott.c and Schafer, H.B. (1992), Emergence and Construction of Efficient Rules in the legal system of Government Civil Law, Diskussionbeitrage ZU okonomie Und Recht, No.13, Humburg, Pp. 36-42.
- Pareto Vilfredo (1971), Manual of Political Economy, New York: Augustus M. Kelley.
- Parker Richard (2007), "Does John Kenneth Galbraith Have a Legacy?" Post autistic Economics Review, Issue Number 41, 5 march, PP.29-33, Available at <http://www.Paecom.net/paeReview/Issue41/Parker41.htm>

- Platt, C.(1968), "The Imperialism of Free trade: Some Reservations", The Economic History Review, New Series, Vol.21, No.2, Aug, PP.296-306.
- Papandreou, J. Basic Problems I n the theory of Firms, Survey of Contemporary Economics.
- Polanyi Karl(1957), The Great Transformation, Boston, Beacon Press.
- Reisman George (1996), Capitalism: A Treatise on Economics, Ottawa, II: James Books.
- Rothbard Murray (1962), Man, Economy and State, Princeton: Van No strand.
- Rothbard Murray (1982), Ethics of Liberty Atlantic Highlands, New Jersey: Humanities Press.
- Rothbard Murray (1980), The Essential Von Mises in L. Mises, Planning for Freedom, South Holland: Libertarian Press, PP.234.270.
- Rosenzweig Philip(2007), The Halo Effect and The Eight other Business Delusions, that Deceive Managers, New York: Free Press.
- Robinson Joan (1981), Collected Economic Papers, MIT Press.
- Robins, L.C. (1932), an Essay on the Nature and Significance of Economic Science, 1984, Edition, New York: New York University Press.
- Rodrik Dani (2006), "Goodbye Washington Consensus, Hello Washington Confusion? A Review of the World Bank's Economics Growth in the 1990s: Learning from a Decade of Reform", Journal of economic Literature, 44(4), PP, 973-87.
- Rothbard Murray (1954), To R. Corneille Menno (Textbook or Treatise) date Feb.
- Rothbard Murray (1979), Comment: the Myth of Efficiency in Time, Uncertainty and Disequilibrium 90.
- Rothschild, K.W (1974), Price Theory and Oligopoly the Economic Journal, Vol.LVII, PP.299-320.
- Rosenberg Alexander (1992), Economics, Mathematical Policies or Science of Diminishing Returns? Chicago, Chicago University Press.
- Rosenberg Alexander (1994), Economics-Mathematical Policies of Science of Diminishing Returns? Chicago, Chicago University Press.
- Sachs D, Jeffrey(2005) The End of Poverty : economic Possibilities of Our Time, Penguin Press.
- Samuelson Paul(1947), Foundations of Economic Analysis, Cambridge Mass. Harvard University Press.
- Samuelson Paul(1947), Foundations of Economic Analysis, Cambridge, Mss, Hrvard University Press.
- Samuelson P.A. (1970), Economics, 8<sup>th</sup> Edition PP. 369-70.
- Senior, Nassau William (1972), Political economy, 6<sup>th</sup> Edition London.
- Simon H. A. (1955), a Behavioral Model Of Rational Choice, Quarterly Journal of economics, 69, Pp.99-118.
- Simpson Brain (2005), Markets Don't Fail! Laham, MD: Lexington Books.

- Solow Robert (2007), The Lost 50 Years in Growth Theory, and the Next 10, Oxford Review of Economics Policy 23, 41, PP:3-14.
- Solow, R.M(1997) “ How Did Economics Get That Way and What Way Did it Get ?in Deadalus, Winter.
- Spence Commission, World Bank Report on Economic Growth and Inclusive Development, Washington D.C., World Bank.
- Stiglitz Joseph and Charlton Andrew (2005), Fair Trade for All. Oxford: Oxford University Press.
- Solow R. (1990), “Robert M. Solow” in Swedberg (ed) (1990).
- Sraffa, P(1960)The Production of Commodities by Means of Commodities, Cambridge : Cambridge University Press.
- Stigler G(1957)” Perfect Competition Historically Contemplated”, Journal of Political Economy,865:1-17
- Swedberg R. (1990), “Introduction”, In Swedberg(ed) (1990).
- Stiglitz J. (1989), “Markes, Market Failures and Development,” AER, Vol. 79, No.2, PP. 197-202.
- Stiglitz J. and K. Hoff (1999), “Modern Economic Theory and Development, Symposium of Future of Development Economics in Perspective, Dubrovnik, 13-14<sup>th</sup>. May.
- Thomsen Esteban (1992), Prices and Knowledge: A Market – Process Perspective, New York: Rutledge.
- Vanberg, V. (1986), Spontaneous Market Order and Social Rules, Economic and Philosophy, No.2, Pp.75-160.
- Velupillai, Vela K (2005)The Unreasonable Ineffectiveness of Mathematics in economics, Cambridge Journal of Economics,29,PP.849-872.
- Walras Leon (1960), Elements of Pure Economics, New York, Kelly Watson.
- Wieser Friedrich Von (1914), Theorie Der Gesellschaftlichen Wirtschaft, 1<sup>st</sup> Edition 1914 Cited in Misses (2003), Epistemological Problems of Economics, Ludwig Von Misses Institute.
- Wieser, F.Von (1989), Natural Value (1971), Reprint of 1893 Translation, New York: Augustus M.
- Williamson O.C. (1998), “Transaction Cost Economics: How it Works, Where it is Functioning, De Economist, Vol.146, No.1, PP.23-58.
- World Bank(1998),The Initiative On Defining ,Monitoring and Measuring Social Capital ,Social Capital Initiative, Working Paper,No.1.
- Xavier, Salai martin (1997), “I Just run Two Million Regression”, American Economic Review 87, No.2, Pp.178-83.